

■ 16 آذر ساختار شکنی از خیابان تا دانشگاه؛ از دانشگاه تا خیابان! ... 2

تاریخ مصور جنبش دانشجویی به مناسبت تقدیم به سال اولی ما

سیری در مبارزات دانشجویان ایران

۱۶ آذر ۱۳۳۴ (۱۹۵۳/۱۲/۲۳) تا ۱۶ آذر ۱۳۸۸ (۲۰۰۹/۱۲/۶)

۲۰ آذر ۱۳۳۴ (۱۹۵۳) کودتای امریکایی علیه دولت دکتر مصدق که صنعت نفت را ملی کرد بود. روز کودتای مرفورب از دیوار نقاشی به یادماندگی با دستجات سیاسی سخن رانده بود. جبهه ملی و حزب توده (حزب طرفدار کمونیسم) خون سازمان نادر مبارز متحدی شکست خوردند.

دسامبر ۱۹۵۳: سفر دانشجویان معارض وقت و بنیاد جمهوری، امریکاییه ایران در حمایت از شاه، نظرات دانشجویان علیه سفر ایگمنون و رژیم کودتاه به گوشه بسط دانشجویان دانشگاه و به نقل از معارضین در دانشجویان (روز گدایان دانشجویی، شریعتی و جوی) بنیاد ۱۶ آذر به روز دانشجویی و یک سال مبارزاتی برای لنگر دانشجویان، مراسم بزرگ است ۱۶ آذر برای اغلب دانشجویان به اولین روز جشن گذشتن به محفل و معارف و معارف انقلابی بود.

پس ۱۳۳۹ (۱۹۶۰) جمله کار به دانشگاه تهران و سرسبز و شلوغ گسترده دانشجویان، روح گرمی جنبش دانشجویی، طی سال های ۳۹ - ۱۳۳۹ (۲۳ - ۱۹۵۰)، جنبش دانشجویی نقش مؤثری در افشای رژیم پهلوی ایستادگی می کرد.

دهه نهم میلادی، روی آوری گسترده دانشجویان به مبارزات سیاسی و هر چه میسر می شد مبارزات توده و شوروی، تحت نظارت مبارز حزب کمونیست چین جبهه و هر چه میسر می شد شوروی و پیروزی انقلاب کوبا، شکل گیری محافل و گروه های مبارز دانشجویی با اگر فعالیت مختلف، در ظرف های از مدرسی جریک، سپهری تا طرفه آری از معارف و مصالحه توده ای

بنیادگاری، «فکر استیون حیاتی محصلین» و دانشجویان ایران، توسط دانشجویان خارج از کشور در ابتدای دهه شصت، کنگره استیون مسر به پایه یکی از، و دهه نهم به سوز و گریه، نادم ای ژان و ای اندو آستانه آیین تشکلات دانشجویی در سطح جهان بدن شد. این تشکلات دانشگاه حسین و رادگری را از تاریخ جنبش دانشجویی جهان معاصر باسما آورد و تو صحنه بین جهانی به یکی از فعالترین و مؤثرترین تشکلات نمود که البته، هدف این جنبش تشکلات دانشجویی معاصر، گفتن استقامت به نفس، بلند پروازی و آرمان گرایی شد. دهه شصت بود، ای تشکلات جنبش دانشجویی ایران، مبارزات و دفاع از آیین بازی کرد، نقش تعالی بر پیشرو دانشجویان، علیه جنگ تداوم زکار، تله تریکا جله و رندار و دفاع از جنبش های از جنبش مشخصاً جنبش معطلین ایفا کرد.

سیاسی متغی، اعتراض توده از باجالت عز از کورم توسط جنبش دانشجویی در ۱۳۳۴ (۱۹۹۲) من تهران، این معارض در گرامیدانت اعلام میاتفتی، از روز شکران مردمی که با رژیم شاه شصت داشت، به مدگ متساوی، در گفتن، به کور شد.

میدان ۱۳۳۸ (۱۹۹۹)، جنبش دانشجویی چرخه مبارزه بوده ای گسار تودا جله ایران ایستادگی، حمل و نقل قویون های شهری، در باجالت زد و جاکو معارض معجور به عقب نشینی کرد.

طی سال های اول انقلاب (۱۹۷۹)، توده اول دهه هفتاد، مبارزاتی مبارزات دانشجویی با افتاد و خیز ادامه یافت. جنبش دانشجویی (بویژه جنبش چپ) از جبهه دفاع از مبارزات کارگران و زحمتکش ایران فراتر رفته و با تداوم فعالیت سیاسی در شرایطی که حلقه و دیگوار روی تداوم از جامعه حکمران بوده، در محافل و محتملشنی و در محفل گزینجالت سازمان داده شد. شماری دانشجویان زندانی هرونی گرفتار، اغلب این دانشجویان معمار به نهران و کنگره های، حزب انقلابی در جامعه بدن شدند.

۱۳۵۷، تقویم ۱۳۵۷، ظهورمان به باجالات معجور، چرخه ای بوده ای که دانشجوین معارض استیون در آمریکا، در اعتراض به سفر شاه به امریکا سازمان داده سوخته، بر یکی از دانشگاه های معارض کتب شعر یکی از شعرا انقلابی ایران به نام «سعدی معاصر» به سه تحصیلی شسته و یک نظارت گسترده در خیابان های اصلی تهران بدن شد. این مبارزه در واقع نمادی از افکار انقلاب بوده ای ۱۳۵۹

در دوره نقیض دانشگاه ایس از یک نم از میان نمادهای نو و های جدید آریو های بر این معارض انقلابی بدن شده، هفتاد به نظر نگارن شده، از جزیان ایام معارض مبارزاتی، ادای ایثار و دانشجویان کارخانه ها و روی زمین، ایثار و زحماتش را در دستار گزینجالت استیون معطلانه انقلابی خلق کرده انقلاب علیه هر تعویض مذهبی تار،

بر ای پیشرفت ۱۳۵۹ (۱۹۸۰)، هر جنبش اسلامی بر رخ معارض داشت معتر و روز های آغاز شد، خمینی ای

- مختصری از تاریخ جنبش دانشجویی ... 23
- خمینی و دانشگاه ... 5
- شش جدل! شش نظر! ... 6
- مصاحبه با شهرزاد مجاب ... 8
- به یاد احسان فتاحیان ... 10
- معرفی کتاب «انبوه خلق» ... 12
- موسیقی اعتراض ... 14
- سایه سنگین مواد مخدر بر زندانهای ایران ... 16
- سخنرانی نلین درباره «دولت» ... 18
- تاریخچه روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان ... 21
- صفحه خوانندگان ... 22

ساختار شکنی از خیابان تا دانشگاه؛ از دانشگاه تا خیابان!

سایه روان - افشین کوشا

... عده ای از **سربازان (بخوانید بسیجی ها)** دانشگاه فنی (بخوانید **کوی دانشگاه**) را به کلی محاصره کرده بودند تا کسی از میدان نگریزد، آنگاه دسته ای از سربازان با سر نیزه بهمراه سربازان «دسته جانپاز» (بخوانید سربازان «گارد ویژه») از در بزرگ دانشگاه وارد شدند و دانشجویان را که در حال خروج و یا در جلوی کتابخانه و کریدور جنوبی دانشگاه قرار داشتند هدف قرار دادند... دانشجویان پا به فرار گذاردند تا از درهای جنوبی و غربی دانشگاه خارج شوند. در این میان بغض یکی از دانشجویان ترکید و او که مرگ را به چشم خود می دید و خود را کشته می دانست، دیگر نتوانست این همه فشار درونی را تحمل کند و آتش از سینه پر سوز و گدازش به شکل شعارهای کوتاه بیرون ریخت: «دست نظامیان از دانشگاه کوتاه!» (بخوانید مرگ بر دیکتاتور!)

هنوز صدای او خاموش نشده بود که رگبار گلوله باریدن گرفت و چون دانشجویان فرصت فرار نداشتند به کلی غافلگیر شدند و در همان لحظه اول عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند. لحظات موحشی بود. دانشجویان یکی پس از دیگری بزمین می افتادند، بخصوص که بین محوطه مرکزی دانشگاه فنی و قسمتهای جنوبی سه پله وجود داشت و هنگام عقب نشینی عده زیادی از دانشجویان روی پله ها افتاده نتوانستند خود را نجات دهند...

... هنگام تیراندازی بعضی از رادیاتورهای شوفاژ در اثر گلوله سوراخ شده آب گرم با خون شهدا و مجروحین در آمیخت و سراسر دانشگاه فنی را پوشاند. بطوریکه پس از ماهها از در و دیوار دانشگاه فنی (بخوانید کوی دانشگاه) بوی خون می آمد...

... روز بعد نیکسون به ایران آمد و در همان دانشگاه، همان دانشگاهی که هنوز به خون دانشجویان بیگناه رنگین بود دکترای افتخاری حقوق دریافت داشت و از سکون و سکوت گورستان خاموشان ابراز مسرت کرد، به دولت کودتا وعده هرگونه کمک و مساعدت نمود...

برای کم رنگ کردن واقعه 16 آذر، جنایت کاران شروع به سفسطه کردند. در مقابل خبرنگاران گفتند که: «دانشجویان برای گرفتن تفنگ سربازان (بخوانید بسیجی ها) حمله کردند و سربازان (بخوانید بسیجی ها) نیز اجباراً تیرهایی به هوا شلیک نمودند و تصادفاً سه نفر کشته شد.» در همان روزها یکی از مطبوعات نوشت: «اگر تیرها هوایی شلیک شده، پس دانشجویان پر درآورده و خود را به گلوله زدند!» (ماهانمه «16 آذر» شماره 13 سال 1341)

چرا پس از 56 سال 16 آذر ماندگار است؟

کافی است در متن حادثه 16 آذر سال 1332، بسیجی ها را با سربازان، «گارد ویژه» را با «دسته جانپاز»، نمایندگان اوپاما بر سر میز مذاکره ژنو را با نیکسون و دانشگاه فنی را با کوی دانشگاه جایگزین کنید، تا بعد از 56 سال جزئیاتی از واقعه 16 آذر 1332 روشن و واقعی جلوی چشم مان زنده شود. تا ببینیم که بعد از 56 سال چرا هنوز 16 آذر مظهر مبارزه رادیکال و حق طلبانه دانشجویان با ارتجاع و امپریالیسم است. 16 آذر یادآور

مقاومت قهرمانانه دانشجویان علیه کودتای آمریکایی 28 مرداد است. کودتایی که بدون یاری مراجع مذهبی چون رهبری آیت الله کاشانی پیروز نمی شد. مستبدین حاکم از نوع شاهی و جمهوری اسلامی هرگز نتوانسته اند خصلت ضدامپریالیستی - ضدارتجاعی 16 آذر را کم رنگ کنند و یا قلب ماهیت دهند. 16 آذر همواره خار چشم حاکمین مستبد چه در لباس سلطنت و دوستی با منافع قدرت های امپریالیستی بود و چه در لباس روحانیت و دشمنی ظاهراً آشتی ناپذیر بنیادگرایان حاکم با همان قدرتها.

در طول این 56 سال مراسم های 16 آذر هرگز شکل سوگاری برای سه دانشجوی جان باخته را به خود نگرفته است. هر 16 آذر، روزی است که مسیر زندگی هزاران دانشجو را تغییر می دهد. روزی است برای انتخاب آگاهانه: انتخاب بین سکوت و فریاد، بین بی عملی یا فعالیت سیاسی، انتخاب بین دلخوش بودن به لحظات بی اهمیت در زندگی یا مبارزه علیه خفقان و دیکتاتوری و ساختن تاریخ، انتخاب بین وفاداری به مردم یا وفاداری به حاکمان.

با فراز و فرودهای تاریخ 56 ساله 16 آذر، تقویم جنبش دانشجویی تا کنون شاهد برگهای رنگارنگی از مبارزه و مقاومت بوده که هریک آینه تمام نمای وضعیت سیاسی - اجتماعی جامعه بوده است. آینه ی سالهای مبارزه و غرور، شوق و شور، تحول و آرمان خواهی، شعور و شهامت، شکست و سردرگمی، سرکوب و جنایت، اختناق و سکوت، مقاومت و پایداری، توهم و امید، فریب و تزویر بوده است، سالیانی که باعث شده جنبش دانشجویی امروزه بارورتر و جسورانه تر از همیشه در جلوی صف مبارزات مردم قرار گیرد و موتورآغازگر تحولات ژرفی در جامعه باشد.

امروزه جنبش دانشجویی در کنار مردم و همراه با آنان در مقابل حاکمیت جمهوری اسلامی پایداری می کند تا دانشگاه سنگر آزادی باقی بماند، سنگر مبارزه با ظلم، سنگر دفاع از منافع محکومان در مقابل حاکمان، سنگر علم در مقابل جهل و خرافه، سنگر سازماندهی اعتراضات، سنگر انتشار نشریات مردمی و سرانجام تریبونی باشد برای همه کسانی که تریبونی ندارند. هم اکنون این جنبش بار سنگین مبارزه را به عنوان آگاه ترین و سیاسی ترین بخش جنبش مقاومت مردم بر عهده دارد.

16 آذر امسال، مبارزه با چه هدفی و چگونه؟

به خاطر همین توانایی های جنبش دانشجویی است که همه در حال شمارش معکوس برای رسیدن به 16 آذر هستند. در شرایطی که جمهوری اسلامی مشروعیت خود را در میان مردم از دست داده و دیگر قادر به حکومت نیست و مردم نیز بدان تن نمی دهند و بسادگی از آن نمی ترسند. در شرایطی که همه فهمیده اند که بازی سلطه تام و تمام جمهوری اسلامی پایان یافته شده و بازی فروپاشی و سقوط آغاز شده و دیگر هر اعمال قدرتی از جانب

بردارد و به قدرت اصلی یعنی مردم تکیه کند. مردمی که بخش عمده ای از آن، زنان و جوانانی هستند که در این ماهها، لیاقت، شایستگی، جانبازی، فداکاری و اراده خود را به خوبی اثبات کردند و انتظار دارند که امروز همزمان دانشجوی شان به راستی با دروغ، تزویر و تقلب در هر شکلی مبارزه کنند. متقابلی که می خواهند جمهوری اسلامی را که تاریخ مصرفش گذشته، دوباره در پارچه پیچ سبز به خورد ما دهند.



به خاطر همین هجمه دروغ و تزویر است که امسال دیگر جنبش دانشجویی فقط با دروغ های حکومتی مواجه نیست. حکومتی که هر دو جناح طی این سی سال در پی قلب ماهیت مبارزاتی روز دانشجو، تحت عنوان روز دانشجویان مسلمان بودند، هر سال انواع و اقسام نیروهای سرکوبگرشان را به پیشواز روز دانشجو می فرستادند: از بسیجیان رنگ شده به نام دانشجو، تا حراست همیشه در صحنه، تا نیروی انتظامی و لباس شخصی و گارد ویژه و... امسال باز هم دانشگاه منتظر حضور کلکسیون از نیروهای حکومتی است، پرتعدادتر از همیشه و هراسان تر از همیشه، درست مانند دانشجویان که پرتعدادتر، خشمگین تر، مصمم تر، امیدوارتر و شورشی تر از همیشه به میدان آمده اند.

به خاطر همین هجمه دروغ و تزویر است که 16 آذر امسال حتی مانند سال گذشته نیست. سالی که بخش اصلاح طلب حکومتی در قالب دفتر تحکیم وحدت سعی داشت با شعارزدی، شعارهای سرخ دانشجویان رادیکال را به نفع خود مصادره کند. امسال آنان می خواهند روزمان را بدزدند، نه فقط تاریخش را بلکه ماهیت و محتوای آگاهگرانه و پرسشگرانه اش را، ماهیت مبارزاتی و ضدحکومتی و ساختارشکنانه اش را. به خاطر این کمین بزرگ و خطرناک است که همه دانشجویان آگاه، مبارز و رادیکال که به راستی در پی تغییر بنیادین هستند، نباید اجازه دهند جناح مسلط حکومت و یا جناح رانده شده از قدرت هیچ رنگی از تزویر بر مبارزاتمان بپاشد.

16 آذر آزمونی است برای ما تا بار دیگر هم پوزه باند کودتاچی حاکم را در دانشگاه و خیابان به خاک بمالیم و هم مانع از آن شویم که جناح مغلوب هیأت حاکمه از جنبش دانشجویی استفاده ایزاری کند. از اینرو است که برافراشتن پرچم شعارهای ساختارشکنانه و فراگیر کردنش در سراسر دانشگاهها و کل جامعه از اهمیت حیاتی برخوردار است.

16 آذر امسال دیگر تنها «روز دانشجو» نیست؛ روز پیوند دانشگاه با خیابان است. امسال روز دانشجو، روز مبارزه تمام مردمی است که سالها آنان را به همراهی با خود فرا خواندیم. ما که هر 16 آذر از پشت نرده های دانشگاه فریاد می زدیم «حرف ما حرف شماست، مردم به ما ملحق شوید!» 16 آذر امسال، روز تحقق عملی این ملحق شدن است.

فراتر و ژرف تر از هر 16 آذر!

تاریخ تکرار وقایع پیشین نیست. تغییرات زیادی در مختصات میدان نبرد و نیروهای شرکت کننده در نبرد صورت گرفته است. بازیگران جدیدی به میدان مبارزه پا گذاشته اند. حضور برجسته دختران در جنبش دانشجویی انکارناپذیر است. طی چند سال اخیر شاهد تغییرات زیادی در زمینه گسترش کمی دانشجویان دختر - علیرغم محدودیتهای بی شمار جنسیتی - و ایفای نقش فعال دختران

حکومت توسط مردم به عنوان واکنشی از سر ناتوانی و ترس تلقی می شود. دقیقاً در چنین وضعیتی است که دعوی خانگی میان ساکنداناران حکومتی برای به سلامت راندن این کشتی شکسته از میان طوفان در گرفته است. نمایان و حاد شدن شکاف بین طبقه حاکمه باعث شده که پتانسیل 30 ساله نارضایتی، اعتراض و مقاومت مردمی فعال شود. این وضعیت از یکسو فضای مساعدی برای پیشبرد مبارزات مردم بوجود آورده و از سوی دیگر موجب

درهم آمیختگی صف بخشی از حاکمان با مردم شده که می تواند آینده خیزش مردم را تیره و تار نماید. در چنین شرایطی از جنبش دانشجویی انتظار می رود که همه تجربیات، توانایی ها و پتانسیل های خود را به میدان آورد تا مانع از چنین آینده ای شود. در این شرایط است که فقدان سازمان یابی مردمی، نبود آلترناتیو واقعی و توهنات موجود نسبت به اهداف موج سبز بسیاری را در انتظاری بی صبرانه قرار داده که آگاه ترین و سیاسی ترین بخش جنبش کنونی در روز 16 آذر چگونه به میدان خواهد آمد؟ «چه خواهد کرد و چه باید کرد؟»

آیا جنبشی که در خفقان بارترین سالها ساکت نماند، زمره های پرسشگرانه و امیدوارانه مردم را از پشت نرده های دانشگاه می شنود؟! آیا جنبش دانشجویی می داند که همه چشمها به دانشگاه، این مرکز علم و آگاهی دوخته شده است؟ آنهم در شرایطی که با رادیکال شدن جنبش و پررنگ تر شدن شعارها و خواسته های مردمی، «رهبران» موج سبز یکی پس از دیگری وفاداری خود را به حفظ نظام اعلام می کنند و مدام از شعارهای ساختار شکن اعلام برانگ می کنند و آنها را انحرافی می دانند.²

امروزه سؤال بر سر مبارزه کردن یا مبارزه نکردن نیست، پرسش اصلی، برای چه هدفی و چگونه مبارزه کردن است. نیرویی تازه نفس، آبدیده در رزمهای خیابانی وارد دانشگاه شده که طی دو ماه گذشته عرصه را در دانشگاههای کشور بر باند کودتاچی حاکم تنگ کرده است. این نیرو است که اکنون بار اصلی جنبش دانشجویی را به دوش گرفته است. رهبران موج سبز به باری ملی مذهبی ها مدام در تلاشند که این نیرو را مهار کرده و افق تنگ و محدودی را در مقابل آنان و کل جنبش دانشجویی قرار دهند. آنان فعالانه تلاش دارند مانع طرح شعارهای ساختار شکنانه و پیوند عمیق دانشجویان با مردم شوند و مبارزه را صرفاً در چارچوبه دانشگاهها نگه دارند. آنان با شعارهایی چون «الله اکبر» و «نصر من الله و...»، «یا حسین، میر حسین»، «بسیجی واقعی، همت بود و باکری»، «روحانی واقعی، منتظری! صانعی!»، می خواهند رنگ و بوی مذهبی به این جنبش دهند. یا با شعارهایی چون «اوباما، یا با اونا! یا با ما!» فصل مشترکی بین دانشجویان با دشمنان تاریخی مردم ایران و جهان ایجاد کنند. شعارهایی که هیچ ربطی به منافع مردم ندارند. آنان از این طریق می خواهند برای خود و جمهوری اسلامی فرصتی بخرند تا بتوانند بر سر سهم شان از قدرت با باند کودتاچی چانه بزنند. جنبش دانشجویی برای آنها ایزاری برای رسیدن به خواسته های حقیر و فرصت طلبانه است.

دقیقاً در این شرایط نیاز است که جنبش دانشجویی بر بستر یک خیزش مردمی سرنواشت ساز، دست به یک مبارزه آگاهانه بزند؛ و دست از مداراجویی و مصلحت گرایی با جناح مغلوب

هسته مستحکم، اتحاد گسترده!

16 آذر، همواره سمبل اتحاد مبارزاتی دانشجویان است. هم اکنون اتحاد مبارزاتی نسبتاً گسترده ای در سطح دانشگاههای کشور شکل گرفته است. اتحاد امری ضروری برای پیشبرد مبارزه است. بدون وحدت انقلابی هیچ جنبشی به پیروزی نمی رسد. اما اتحادی که هم اکنون شکل گرفته یا خودبخودی بوده یا بر پایه های مبهم و بخشاً نادرست قرار گرفته است. اتحادی که آگاهانه نباشد و بر پایه درستی شکل نگیرد و اهداف روشنی را مقابل روی خود قرار ندهد، همواره در معرض بی ثباتی و شکنندگی قرار داشته است و براحتی می تواند توسط میوه چینان فرصت طلب حاضر در صحنه مورد استفاده قرار گیرد. اتحاد حول شعارهای مذهبی پیشاپیش به معنای تفرقه افکنی در صفوف دانشجویان با گرایشات مختلف فکری است. اتحادی که خواسته های زنان را هدف قرار ندهد، پیشاپیش معنایش دور کردن دختران دانشجو از مبارزه و آب سرد پاشیدن بر آتش خشم آنان است. اتحادی که چشم همراهی بسیج (و قاتلان مردم) را با خود داشته باشد، مار در آستین جنبش دانشجویی پروراندن است. اتحادی که هدفش حفظ نظام جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر، نه یک کلمه بیشتر باشد، پیشاپیش به معنای خنجر از پشت زدن به منافع دانشجویان و کل مردم است.

اتحادی انقلابی است که بر اساس منافع اکثریت دانشجویان و مردم شکل گیرد. آن اتحادی واقعی است که مضمون سیاسی آن در سطح گسترده، آگاهانه به بحث میان گرایشات فکری گوناگون گذاشته شود و معنای سیاسی اش برای همگان روشن شود. اتحاد برای چی، علیه کی و با چه روشی؟ تنها چنین اتحادی صحیح و رشد یابنده خواهد بود.

اما چنین اتحادی شکل نخواهد گرفت اگر در مرکز آن هسته مستحکمی از فعالین چپ روشن بین و آینده نگر قرار نداشته باشد. بدون وجود هسته ای مستحکم که از اراده و جهت گیری سیاسی واحدی برخوردار باشد، نمی توان اتحاد مبارزاتی گسترده ای بر پایه صحیح شکل داد. در عین حال بدون تلاش برای شکل دادن اتحاد مبارزاتی گسترده نمی توان به تقویت و گسترش هسته مستحکم در شرایط کنونی یاری رساند. این امر ناظر بر تجارب گوناگون در مراحل تاریخی مختلف جنبش دانشجویی است. هر آنجایی که فعالین چپ به وظایف خود در قبال جنبش دانشجویی بدرستی عمل کردند، این جنبش شکوفا شد و توانست نقش مؤثری در روند تحولات سیاسی کشور ایفا کند. از اینرو فعالین جدید جنبش دانشجویی نه تنها باید بطور کلی با تاریخ جنبش دانشجویی آشنا شوند، بلکه بطور مشخص باید تجارب مثبت و منفی بخش چپ جنبش دانشجویی در دوره معاصر را مورد بررسی و بازبینی قرار دهند و کمک کنند در همه جا این هسته مستحکم شکل گیرد تا بتوان اتحاد مبارزاتی آگاهانه تر، انقلابی تر، وسیعتر و رزمنده تری سازمان داد.

در دوره پیش روی پافشاری بر مضمون سیاسی اتحادهای مبارزاتی، از اهمیت تعیین کننده ای برخوردار است. فعالین چپ باید به بحث و گفتگو بر سر موقعیت کنونی خیزش اخیر، نیروهای مختلف طبقاتی درگیر در آن و وظایف جنبش دانشجویی در قبال آن دامن بزنند. آنها باید در هر تجمع مبارزاتی دانشجویی، بر نقش آگاهی انقلابی تأکید کنند، روشها و اشکالی از مبارزه را تشویق کنند که به گسترش آگاهی انقلابی و کمونیستی کمک کند. فعالین چپ برای معنا بخشیدن به مبارزات مختلف باید تلاش کنند که جنبش دانشجویی مطالبات خود را در فرم هایی مثل صدور قطعنامه های سیاسی و بیانیه های مبارزاتی فرموله کرده و به میان بدنه جنبش دانشجویی و کل جامعه ببرند، تا از این طریق آگاهی همگانی نسبت به حقوق پایه ای مردم در زمینه هایی چون حقوق زنان، ملل ستمدیده، کارگران و زحمتکشانش شهر و روستا و

در مبارزات گوناگون دانشجویی بوده ایم. اینها علایم وقوع انفجار بودند. انفجار عظیمی که در راه بود: انفجار خشم زنان! زنانی که ایندولوژی پوسیده جمهوری اسلامی با سرکوب بی وقفه و فرودستی همه جانبه آنان معنا و تجسم واقعی پیدا کرده است. ستمدیده ترین قشر جامعه، مغرور و جسور، خشمگین و پرتوان بپاخاست و در صف اول مبارزه قرار گرفت. امری که کمتر در خیزشهای توده ای عصر حاضر در جهان شاهدش بودیم. این دختران و زنان بودند که این خیزش را به معنای واقعی رادیکالیزه کردند. کسانی که در اغلب موارد، شجاعانه در تمام تظاهراتها و سنگر بندیهای خیابانی، زد و خورد با نیروهای انتظامی، تعقیب و گریزهای روزانه و شبانه نقش آغازگرانه ای ایفا کرده اند.

آیا این حضور عظیم زنانه در 16 آذر امسال انعکاس خواهد یافت؟ معنا خواهد شد؟ مگر می شود امسال 16 آذر در دانشگاه، این حضور را نادیده گرفت؟ امری که تا کنون آگاهانه توسط رهبران موج سبز و زنان همراه و دنباله روی آنها نادیده گرفته شد.

زنان ایران بارها در مبارزات حق طلبانه مردمی حماسه آفرینی کردند. آنان در مبارزات دوران مشروطیت، در مبارزه با دیکتاتوری پهلوی، در مبارزات رزمنده سازمان ها و احزاب سیاسی در دوران منتهی به انقلاب 57 شرکت جستند. اما در انتهای تمام این مبارزات، جدا از به ثمر رسیدن یا نرسیدن اهداف عمومی مبارزه، آنچه همواره نادیده گرفته شده و یا مورد حمله قرار گرفته، حقوق و خواسته های زنان برای رفع ستم جنسیتی بوده است. همواره این خواسته ها تحت عنوان فرعی و جانبی بودن، از فوریت برخوردار نبودن، یا قبیح و بیجا بودن زیر پای نگاههای مردسالارانه، سنتی و مذهبی (حتی در صفوف مبارزین با استبداد) لگدمال شده اند. اما زمانه عوض شده است. با افکار سنتی و مذهبی نمی توان به جنگ سنتهای استبدادی و مذهبی رفت. **این است معنای ژرف تر و فراتر رفتن از هر 16 آذر: رنگ زنانه بخشیدن به 16 آذر.**

این امر تنها با طرح آگاهانه، آشکار و صریح مطالبات زنان بطور کلی و مشخصاً خواسته های دختران دانشجو امکان پذیر است. باید خواسته های آنان هم مثل خودشان تمام قد و بی تردید در مبارزات حضور داشته باشد. این نه فقط به معنای ارتقای مبارزات زنان است، بلکه نشانه و شاخص واقعی رشد این جنبش در کلیت آن است. برخلاف آن نگاه محافظه کارانه و محدود نگر موجود در بخشی از جنبش زنان که تا دیروز به بهانه غیرقابل دسترس بودن اهداف رهایی بخش و اجتناب از هزینه دادن، دایماً زنان را تشویق می کرد که تا نوک دماغ خود را بیشتر نبینند و از محدوده های قانونی فراتر نروند. امروز که خارج از اراده آنها دختران و زنان جوان با حضور خود حاکمان مردسالار را به جدال فرا خوانده اند و عملاً نشان داده اند که برای آزادی خود حتی از جان هم هزینه می کنند، آنان در همراهی با رهبران موج سبز زنان و دختران را به ملایمت و ملاحظت فرا می خوانند، تا به جای سرکشی و طغیان، صبورانه همان خواسته های غیرساختارشکن را فریاد کنند، تا در چهارچوب خواسته های سراسری چون مطالبه حق رأی قرار گیرند و مطالبات زنانه شان را به آینده بسپارند. این همان نگاه محافظه کارانه است که خواستار عدم طرح مطالبات زنان است تا از رادیکال شدن جنبش جلوگیری کند. مطالباتی که پاشنه آشیل جمهوری اسلامی از هر جناح و دسته ای است.

اگر بدون آزادی و رهایی زنان، آزادی و رهایی جامعه ممکن نیست، برای رسیدن به این آزادی از همین امروز و از همین 16 آذر، باید برای رهایی زنان و خواسته های دختران دانشجو مبارزه کنیم تا بتوانیم آینده روشنی را تضمین کنیم.



نیک آهنگ کوثر

دانشگاه از زبان خمینی

«اگر دانشگاه ما یک دانشگاه صحیحی بود، جوانهای ما را که در دانشگاه می خوانند حرف حقی بزنند خفه نمی کردند. دانشگاهی که بر آن حکومت کنند، دانشگاه نمی شود. محیط علم باید آزاد باشد.» (نجف، 6 مهر 1356)

«دانشگاه که مرکز علم و سازنده آینده ملت است، تعطیل است. نمی گذارند کارش را بکند. می ریزند توی آن، زن و مردش را می زنند، زخمی می کنند یا می گیرند و می برند در حبس ها. دانشجو را کتک می زنند و می کشند.» (در دیدار با گروهی از ایرانیان مقیم اروپا، نوفل لوشاتو، 20 مهر 1357)

«اساتید دانشگاه ها نمی توانند آنطور که می خواهند به کار خودشان ادامه بدهند. دانشجویان دانشگاهها هم نمی توانند به کار خودشان آنطور که می خواهند، ادامه دهند. دولت برای تحمیل قدرت خودش تشبث* می کند به یک عده چماق به دست. هرگونه آزادی را از دانشجویان گرفته اند.» (در دیدار با گروهی از ایرانیان اروپا، 3 آبان 1357)

«مدارس ما غالباً نیمه تعطیل هستند یا تعطیل. وقتی هم که اشتغال داشته باشند دستور این است که آزادی کلام و آزادی اظهار عقیده در آنها وجود نداشته باشد و رجال روشنفکر در آنها فعالیت نکنند.» (در مصاحبه با تلویزیون فرانسه، پاریس، 6 آبان 1357)

~~~~~

«ریشه تمام مصیبت هایی که تا کنون برای بشر پیش آمده از دانشگاهها بوده است. از این تخصص های دانشگاهی بوده است. تمام فسادهایی که در ملتها پیدا شده از حوزه های علمی ای بوده است که از نظر شرعی متعهد نبوده اند. همه مصیبت هایی که در دنیا پیدا شده از متفکرین و متخصصین دانشگاهها بوده است. کشور ما را هم همین دانشگاهها به دامن ابرقدرتها کشاندند. حالا شما می نشینید و می نویسید که چرا دانشگاه تعطیل است؟ اگر به اسلام علاقه دارید، بدانید که خطر دانشگاهها از خطر بمب خوشه ای بالاتر است.» (در دیدار با اعضای دفتر تحکیم وحدت حوزه دانشگاه، 27 آذر 1359)

«ما هر چه می کشیم، از این طبقه ای است که ادعا می کنند دانشگاه رفته ایم و روشنفکریم و حقوقدانیم. هرچه ما می کشیم از اینها است» (قم، اول مرداد 1358)

«منافقین هی می گویند، مغزها دارند فرار می کنند. به جهنم که دارند فرار می کنند. این دانشگاهها رفته ها، اینها که همه اش دم از علم و تمدن غرب می زنند، بگذارید بروند. ما این علم و دانش غرب را نمی خواهیم. اگر شما هم می دانید که در اینجا جایان نیست، فرار کنید. راهتان باز است.» (جماران، 8 آبان 1358)

«ما دانشگاهی را که شعارش این باشد که می خواهیم ایران را متمدن و آباد داشته باشیم و رو به تمدن بزرگ برویم، نمی خواهیم.» (در دیدار با نمایندگان مجلس، جماران، 6 خرداد 1360)

«امیدوارم احساس کرده باشید که همه دردهای ایران از دانشگاهها شروع شده است.» (در دیدار با وزیر و معاونان وزارت فرهنگ و آموزش عالی، 27 فروردین 1364)

«در نیم قرن اخیر آنچه به ایران و اسلام ضربه مهلک زده است، قسمت عمده اش از دانشگاهها بوده است.» (از وصیت نامه خمینی)

\* تشبث: جنگ زدن، دست آویختن

آزادی های دمکراتیک، آزادی اندیشه و آزادی آکادمیک ارتقا یابد؛ و راهی حقیقتاً مستقل و انقلابی به سمت آینده ای روشن گشوده شود.

باشد تا 16 آذر امسال به نقطه عطف دیگری در تاریخ مبارزات دانشجویی ایران بدل شود!

باشد تا یک صدا

- ✓ خواهان درهم شکستن ساختارهای نظام حاکم شویم!
- ✓ خواهان رسیدگی به پرونده جنایات در کوی دانشگاه شویم!
- ✓ آزادی کلیه زندانیان سیاسی را فریاد کنیم!
- ✓ خواستار بازگشت یاران اخراجی و ستاره دار خود به دانشگاه شویم!
- ✓ به تبعیض جنسیتی در هر شکل و شمایلی نه بگویم!
- ✓ خواهان برچیدن حراست و کمیته های انضباطی شویم!
- ✓ خواهان اتحاد جنبش دانشجویی با جنبش زنان، جنبش کارگری و مبارزات ملل ستمدیده شویم!
- ✓ خواستار کوتاه شدن دست خرافه و مذهب از دانشگاه شویم!

باشد تا یک صدا در کوچه و خیابان و دانشگاه و مدرسه شعار دهیم:

- ✓ ما زن و مرد جنگیم! جنگ تا بکنیم!
- ✓ جمهوری اسلامی نمی خواهیم، نمی خواهیم!
- ✓ حکومت مذهبی نمی خواهیم، نمی خواهیم!
- ✓ حجاب اجباری: نشانه بردگی!
- ✓ مرگ بر دشمن علم و خرد! مرگ بر دشمن نسل جوان!
- ✓ اعتیاد، گرانی، تورم و بیکاری: جمهوری اسلامی!
- ✓ کارگر، معلم، دانشجو: اتحاد! اتحاد!
- ✓ فقر، گرانی، فساد: با حذف یارانه ها!
- ✓ کارخانه و خیابان، مدرسه و دانشگاه، نبرد تا پیروزی!
- ✓ بر چیده باد حراست! نابود باد بسیجی!
- ✓ مرگ بر دیکتاتور!

### پانویس:

1- از مقاله «آذر قهرمانان» بدر دانشجویی شماره 7 - آذر 1384؛ در این مقاله که جزئیات واقعه 16 آذر شرح داده شده برای نخستین بار در ماهنامه «16 آذر» شماره 13 سال 1341 (و همچنین شماره یازدهم همان ماهنامه در سال 1342) منتشر شد. این مقاله در نشریه «آزادی» شماره 31، آذر سال 1358 ارگان «جبهه دمکراتیک ملی ایران» (به رهبری شکرالله پاک نژاد) تجدید چاپ شد.

2- رجوع کنید به دیدار موسوی و کروبی: آقای کروبی ضمن غیرمتعارف بودن تعدادی از شعارهایی که مردم می دادند، گفت: «یکی از استادان روز بعد اینجا آمد و گفت از شعارهایی که مردم می دادند من بی اختیار اشکم درآمد. ببینید این کسانی که مردم را کتک می زنند، کار را به کجا رسانده اند که مردم را تحریک به شعارهای افراطی می کنند. من هم واقعا نمی دانم که این چه خدمتی است که اینها دارند به رهبری می کنند. خب اگر این تظاهرات مسالمت آمیز برگزار می شد، عده ای می آمدند و می گفتند مرگ بر آمریکا، عده دیگری هم بودند که فریاد الله اکبر می دادند و همه چیز هم تمام می شد.»

آقای موسوی افزود: «شعارهای ساختار شکنانه، اغلب متأثر از خشونت نیروهای امنیتی است که با ناجوانمردی به پیر و جوان و زن و مرد، حمله می کنند. مخصوصاً حمله به زنان، اوج شکستن سنت های مرسوم جامعه ماست.»

<http://newskhas.persianblog.ir/post/3398>

«دغدغه کروبی حفظ نظام و ولایت فقیه است» دیدار مهدی کروبی با اعضای فراکسیون خط امام (ره)

<http://omidwary.barnegar.com/view-30.html>

## شش جدل! شش نظر!

فواد نیکو

جدل اول:

در شرایط کنونی و بعد از جریانات 13 آذر 86 و دستگیری رفقا و مشکلاتی که پیش آمد، اکثر رفقا حاضر به هزینه دادن دوباره نیستند. من نیز حاضر نیستم، در حالی که نمی شود کاری کرد و چیزی را تغییر داد خود را گرفتار کنم. خصوصاً که جنبش سبز توانسته مردم را به سمت خود بکشاند، ما به عنوان چپ نه نیروی کافی داریم و نه از حیث امکانات با آنها قابل مقایسه هستیم. خصوصاً که این جنبش ما نیست و شرکت در آن چیزی برای ما به دنبال ندارد.

**فواد:** درست است که چپ دانشجویی بعد از 13 آذر متحمل صدماتی شد، اما این موضوع نباید بهانه ای برای توجیه بی عملی بعضی از رفقا شود، بخصوص در شرایط حساس پیش رو که بیش از هر زمان دیگر نیاز به نیروهای پیشرو در جامعه احساس می شود. ما نباید به بهانه اینکه رهبری جنبش با ما نیست، خود را کنار بکشیم. بویژه آنکه نیروی چپ و پیشروان آن ثابت کردند که با اتخاذ خط مشی درست در مبارزه می توان بر این جنبش تأثیر گذاشت و ارتباطات خود را با جوانان رادیکال گسترش داد.

جدل دوم:

در شرایط حاضر با در نظر گرفتن موقعیت می توان در این جنبش شرکت کرد، اما باید به دنبال ارتباط گیری بیشتر با کارگران بود. زیرا تنها با اتکا به طبقه کارگر است که می شود در این مبارزه پیروز شد و همچنین باید به دنبال در هم کوبیدن جناح راست بود، چون در شرایط کنونی ما توان مبارزه با کل نظام را نداریم و اکنون با توجه به تضاد بوجود آمده در درون حاکمیت ما می توانیم با نزدیکی با جناح مخالف به هدف خود نزدیک شویم.

**فواد:** درست است که در شرایط حاضر ما باید به دنبال در هم کوبیدن جناح راست باشیم، اما نباید از یاد ببریم که موسوی و کروی نیز جز همین رژیم هستند و روی دیگر همین سکه؛ ما باید کلیت نظام دولتی را هدف قرار دهیم. حمایت از آنها یعنی پشت پا زدن به خواست های واقعی مردم و توده های زحمتکش. یعنی تکرار همان اشتباهی که در سال 57 توسط نیروهای سیاسی در قبال خمینی انجام شد. توجیه این بود که تضاد اساسی با رژیم شاه است و خمینی می تواند به خاطر ماهیت ضدامپریالیستی خود هم پیمان خوبی باشد.

جدل سوم:

در حال حاضر با توجه به اینکه مبارزه جاری به طبقه متوسط تعلق دارد و طبقات پایینی در آن نقشی ندارند. این جنبش به جایی نخواهد رسید و ما باید به دنبال کار خود باشیم که همان کار در میان کارگران است؛ و تنها با به میدان آمدن طبقه کارگر است که ما به پیروزی می رسیم و چون کارگران در این مبارزات نقشی ندارند ما نیز نباید در آن شرکت کنیم.

**فواد:** درست است عمده شرکت کنندگان در این مبارزه از طبقه متوسط هستند. ولی آیا اشتباه نیست که بگوییم که طبقه کارگر در آن هیچ نقشی نداشته یا اینکه بگوییم این مبارزه ای صرفاً بالاشهری است. ما از نزدیک شاهد شرکت بیش از پیش کارگران و مردم پایین شهر و قشرهای تحتانی در این مبارزه هستیم. به علاوه آیا این مبارزه، مبارزه ای مردمی نیست که از تمام قشرها در آن شرکت دارند و ما باید به عنوان نیروی چپ پرچم دار پیشروترین عقاید و خواسته های آنان باشیم و آن را در مسیر درست هدایت کنیم. پس نقش ما به عنوان نیروی پیشرو و آگاهگر چیست؟

جدل چهارم:

در حال حاضر چون رهبری این مبارزه در دست خرده بورژوازی است و خرده بورژوازی نیز توان مقابله با سرمایه داری دولتی را ندارد، خودبخود این جنبش محکوم به شکست است. زیرا این تنها نبردی دربالا دست حکومت است؛ و ربطی به مردم ندارد. دست آخر مردم به دامان چپ سرازیر می شوند. ما باید به دنبال کار جنبشی باشیم، یعنی در میان کارگران؛ دانشجویان و جنبش زنان کار کنیم. زیرا این یک جنبش ارتجاعی است و ما باید بدنبال تقویت خود در جنبش های اجتماعی باشیم.

**فواد:** این واقعیتی است که رهبری این جنبش با چپ نیست، اما براستی این جنبش مردمی نیست؟ و در صورت شکست بطور خودبخودی مردم به دامان چپ سرازیر می شوند؟ به نظر من که چنین نیست و ما اگر خود را از جنبش کنار بکشیم، در صورت شکست، این جنبش نه تنها به دامان چپ نخواهد رفت، بلکه بدلیل پیشروی نیروهای ارتجاعی کل جامعه دچار چنان رکود و خفان سیاسی می شود که شاید نظیر آن را در دهه 60 بتوان دید. ما نه تنها نباید خود را از جنبش کنار بکشیم، بلکه باید بیش از پیش برای جهت دادن درست به آن تلاش کنیم و همچنین مردم را با ماهیت سران آن آشنا کنیم و بگوییم که دست موسوی و کروی و دیگر سران اصلاحات نیز همچون احمدی نژاد به خون پاک ترین فرزندان این خاک آغشته است و سعی کنیم صف مستقل خود را تشکیل دهیم.

جدل پنجم:

در شرایط کنونی موسوی و جریان سبز تنها آلترناتیو موجود در جامعه است و ما نیز به عنوان بخشی از مردم باید در آن شرکت کنیم و در گسترش آن گام برداریم. ما اعتقاد داریم که تنها جریانی که درحال حاضر در مسیر دموکراسی و آزادی مردم قدم برمی دارد جریان سبز است و باید از آن حمایت کرد. جریان چپ همیشه به حاشیه ها می پردازد تا به اصل موضوع ولی ما قصد داریم شکاف درون حاکمیت را گسترش دهیم و از این راه آن را نابود کنیم.

**فواد:** شرکت در جنبش جاری باید با سیاست درستی همراه باشد. یعنی ما باید با سیاست مستقل و خلاف جریان در آن شرکت کنیم. درست است که ما باید به شکاف درون حاکمیت دامن بزنیم، ولی به نفع چه کسی و چگونه؟ ولی آیا معنای استفاده از شکاف به معنای تکیه دادن بدان باید باشد؟ واقعیت این است که این شکاف تحت تأثیر نارضایتی، مخالفت و مبارزه مردم بوجود آمده است. اگر بخواهیم دامنه آنرا بیشتر کنیم باید به مبارزه مردم علیه کلیت نظام دامن بزنیم. نه اینکه از یکی در مقابل دیگری دفاع کنیم. مردم دنبال بهانه ای بودند تا خشم سی ساله خود را خالی کنند و نمایش انتخابات این فرصت تاریخی را در اختیار آنها قرار داد. ولی جناح موسوی، کروی و رفسنجانی سعی دارند، این جنبش مردمی را مصادر کنند. به دلیل ضعف جنبش چپ آنها تا اندازه ای موفق شدند، اما این موسوی اصلاً بیانگر خواسته های مردم نیست. او همیشه گفته است که جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه کمتر؛ و همیشه سعی کرده که با دعوت مردم به آرامش امنیت نظام را حفظ کند. حال که مردم با کل نظام مشکل دارند، دنباله روی از موسوی به دلیل اینکه او نیز بخشی از نظام است، برای مردم آزادی به بار نمی آورد. زیرا دعوای موسوی و احمدی نژاد تنها بر سر این است که چه کسی می تواند بهتر این نظام ارتجاعی را بچرخاند و چه کسی روی میز مذاکره با آمریکا بنشیند و ساخت و پاخت کند. اما ما چیز دیگری می خواهیم جمهوری اسلامی باید برود! نه یک کلمه کمتر، نه یک کلمه بیشتر!

جدل ششم:

در شرایط حاضر درست است که رهبری جنبش مردم به دست رهبران غیرواقعی مردم افتاده، اما ما نیز نباید بیکار بنشینیم و دنباله روی جریان سبز شویم. ما باید درون جنبش سبز شرکت کنیم، ولی



# برای آزادی کلیه یاران دربندمان مبارزه کنیم!

- ❖ دانشجویان بسیاری در سراسر کشور از جمله دانشگاههای امیرکبیر، بابل، شیراز، ایلام، کرمانشاه، قزوین، تهران، چهارمحال و بختیاری و علم و صنعت دستگیر شده اند.
- ❖ ۲۵ آبان ماه، پنج دانشجویی کرد پس از اعتراض دانشجویان کرد در مقابل دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران بازداشت شدند. هیچ اطلاعاتی در مورد مکان نگهداری آنها در دسترس نیست.
- ❖ به گزارش کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران ۱۸ دانشجوی دانشگاه شیراز به تازگی بازداشت شده اند و در زندان عادل آباد نگهداری می شوند. برخی از دانشجویان بازداشتی محاکمه شده اند، اما به خانواده آنها گفته شده است که احکام آنها بعد از ۱۶ آذر صادر خواهد شد و تا آن زمان از ملاقات هم محروم خواهند بود.
- ❖ ده دانشجوی دانشگاه شهرکرد در چهارمحال و بختیاری هم به اداره اطلاعات این شهر فراخوانده شده اند و ۲۳ دانشجو نیز به اتهام شرکت در اعتراضات ۱۳ آبان ماه به کمیته انضباطی احضار شده اند.
- ❖ در همین حال بیش از ۵۰ نفر از دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی در نجف آباد نیز به بهانه حضور در تجمع روز ۱۳ آبان به کمیته انضباطی این دانشگاه احضار شده اند.
- ❖ از وضعیت مرتضی اسدی دانشجوی دانشگاه علامه طباطبایی نیز کماکان خبری در دست نیست.
- ❖ تحصن دانشجویان واحد ماهشهر پلی تکنیک وارد پنجمین روز خود شد.
- ❖ عباس حکیم زاده، دبیر سیاسی دفتر تحکیم وحدت و نیز هفت تن از اعضای «دانشجویان و دانش آموزان لیبرال دانشگاه های ایران»، در تهران بازداشت شدند.

سیاست مستقل خود را دنبال کنیم که همانا افشای سران جنبش سبز است و باید با جوانان و مردمی که رایکال هستند، بیشتر ارتباط بگیریم و سعی کنیم آنها را به مسایل سیاسی آگاه کنیم و در جهت آگاهی طبقاتی آنها گام برداریم و در میان آنها هسته های مارکسیستی تشکیل دهیم و آنها را برای روزهای بعدی که قطعاً به این گونه نخواهد بود، آماده کنیم. زیرا با گذر زمان ماهیت ضد مردمی جنبش سبز بیشتر برای مردم آشکار خواهد شد و ما باید برای آن روز که به اعتقاد ما زیاد دور نیست آماده باشیم و رهبری را در دست بگیریم، چون جنبش سبز نه توان رهبری مردم را دارد و نه خواسته هایش ربطی به منافع مردم دارد. تنها مارکسیسم است که به مردم قدرت آزاد شدن می دهد. ما نیز باید اشاعه گر هرچه بیشتر آن باشیم.

**فواد:** ما به عنوان نیروهای چپ وظیفه ای جز این نخواهیم داشت. اما روی برگرداندن مردم از سبزه ها حاصل مبارزه خودبخودی نیست. بلکه به فعالیت آگاهگرانه ما وابسته است. ما باید مردم را با وضعیت سیاسی روز آشنا کنیم. بخصوص که حاکمیت با کشتارهای دهه شصت سعی کرده مردم را از پیشروان خود محروم کند؛ و به حضور عقاید آزادیخواهانه و رهایی بخش در میان مردم پایان بخشد تا بتوانند پایه های حکومت خود را مستحکم تر کنند. این واقعیت را باید هرچه بیشتر به هم نسلی های خود بگوئیم و طوری کار کنیم که این خلأ هرچه سریعتر پر شود. نسل جوان را با ماهیت ضد مردمی تمام جناحهای نظام اسلامی آشنا کنیم و صف مستقل خود را تشکیل دهیم. راه حل اصلی ما برای برای این جنبش در هم کوبیدن تمام حاکمیت جمهوری اسلامی است. این اولیه ترین هدف ما باید باشد. نه توسل و التماس به جناحهایی از حاکمیت که در این سی سال چیزی جز استثمار و ستم برای مردم به ارمغان نیاوردند. کاملاً صحیح است که به اینکار نیاز داریم که مارکسیسم را به شکل تکامل یافته تری دوباره در بین جوانان فراگیر کنیم. البته با این شرط که از اشتباهات گذشته درس بگیریم و دیگر آن اشتباهات را تکرار نکنیم. زیرا تاریخ بهای تلخ آن را به ما نشان داده است. ■

## تهدید و بازجویی اعضای انجمن سایه در اهواز همچنان ادامه دارد!

در تاریخ 88/5/26 دو تن از اعضای انجمن فرهنگی هنری سایه در اهواز (آقایان پژمان رحیمی و محمد اسماعیل وندی) توسط مامورین امنیتی بازداشت شدند که بعد از دو ماه بازداشت با قرار وثیقه ۵۰ میلیونی آزاد شدند. اما قضیه به همین جا ختم نشد و شانزده نفر از اعضا و مرتبطین با این انجمن و حتا دوستان و آشنایان دور و نزدیک برخی از اعضای انجمن هم از فشار اداره ی اطلاعات مصون نماندند. تا کنون افرادی که نام برده می شود توسط اداره ی اطلاعات اهواز احضار شده اند و مورد بازجویی های چند ساعته قرار گرفته اند:

- 1- یونس اسفندیاری 2- حمیدرضا ربیعی زاده 3- مانده شفیعیان
  - 4- سمیه بهبهانی 5- حسین دریاپور 6- محمدحسین عارف زاده
  - 7- امین منصوری 8- فرنوش اعتمادی 9- بهار آقالماسی
  - 10- پگاه محبوبی 11- سعیده اسکندری 12- فیاض بهادری
  - 13- بهروز ممبینی 14- منوچهر محمودی 15- پیمان فاضلی
  - 16- اعظم مهدی پور
- لازم به ذکر است که برخی از افراد نامبرده چندین بار احضار شده اند و مورد تهدید و بازجویی های بی مورد اداره ی اطلاعات قرار گرفته اند...

از همه ی فعالین فرهنگی و اجتماعی انتظار می رود که به هر صورتی از حقوق اعضای انجمن سایه دفاع نمایند و در برابر فشار و آزار و تهدید اعضای آن انجمن واکنش مناسب نشان دهند.

انجمن فرهنگی هنری سایه

<http://saayeh.mihanblog.com>

گزارشاتی از مبارزات 13 آبان که در وبلاگ بدر درج شده است و به علت تراکم مطالب قادر به چاپ آن در نشریه نیستیم. این گزارشات را می توانید در این آدرس ها بخوانید.

### ❖ 13 آبان در خاطره ما

تراکت ویژه 13 آبان - فعالین بدر

<http://bazzr1384.blogfa.com/post-114.aspx>

### ❖ بوم ... بوم ... بوم

گزارش فریاد "یار دبستانی" از مدرسه دخترانه در تهران

<http://bazzr1384.blogfa.com/post-113.aspx>

### ❖ گزارشی دیگر از 13 آبان

از فعالین بدر

<http://bazzr1384.blogfa.com/post-112.aspx>

### ❖ اتحاد و همراهی مردم ستودنی است!

گزارشی از فعالین بدر- 13 آبان 1388 تهران - خیابان ولیعصر

<http://bazzr1384.blogfa.com/post-111.aspx>

### ❖ ستاره در اوین

گزارش از جلوی زندان اوین - 14 آبان

<http://bazzr1384.blogfa.com/post-110.aspx>

### ❖ مرگ بر دیکتاتور!

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بدر - 13 آبان 1388

<http://bazzr1384.blogfa.com/post-109.aspx>

### ❖ از مترو تا دانشگاه!

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بدر - 10 آبان 1388

<http://bazzr1384.blogfa.com/post-108.aspx>

## مصاحبه با شهرزاد مجاب

### «شکاف نسلی»

### وسيله ايست براي رد سياست انقلابي

متن زیر بخشی اول مصاحبه ای است که نشریه بذر با شهرزاد مجاب در مورد فعالیت های ایرانیان مقیم تورنتو - کانادا به دنبال خیزش تابستان امسال صورت داده است. او استاد دانشگاه تورنتو و فعال جنبش چپ است. بخشی از فعالیت ها و آثار آکادمیک او را می توانید در این وب سایت ببینید.

<http://aecp.oise.utoronto.ca/main/faculty/mojab.html>

خواستهایی از قبیل پس دادن رأی ها که هنوز در چهارچوب کارزار انتخاباتی بود با خشونت وحشیانه ی رژیم روبرو شد و این باعث روی آوردن بی سابقه ی ایرانیان- کانادایی به مبارزه ی سیاسی شد از جمله کسانی که در انتخابات شرکت کرده بودند یا آنرا بایکوت کرده بودند. درحالیکه تحلیل از تحولات ایران به هیچوجه همگون نبود طرفداران جریان سبز تلاش می کردند که همه را زیر پرچم خود ببرند. آنها ادعا می کردند که در ایران همه سبز هستند و خارج از کشور هم باید مثل داخل سبز بشود، مثلاً اگر رهبران سبز در ایران تصمیم می گیرند که تظاهرات خیابانی با سکوت برگزار شود در خارج از کشور هم باید همین کار را کرد.

طرفداران سبز با وجود تأکید بر ارزشهایی چون تحمل و پلورالیسم خیلی مایل به بحث و جدل و تحمل نظرات رادیکال و انقلابی نبودند. برای توجیه انحصارگرایی خودگاهی استدلال می کردند که در ایران تمام جوانان و اصولاً نسل جدید که بعد از انقلاب به دنیا آمده مخالف انقلاب هستند، انقلاب کار نسل قدیم بود و دو نسل نه می توانند و نه می خواهند همسو و هم صدا باشند. در این استدلال، جامعه ی پیچیده ایران با تمام تضادهای سیاسی، طبقاتی، جنسیتی، زبانی، دینی و قومی براساس سن و سال به دو گروه نسلی آنهم جدید و قدیم تقسیم داده می شود. این «شکاف نسلی» را واقعاً به حد شکاف بیولوژیک ارتقا داده اند بطوریکه مانع هر نوع رابطه و بحث و جدل شده است. درحالیکه اصرار می کنند که دو نسل نمی توانند حتی همدیگر را درک بکنند، سبزه‌ها، سلطنت طلبان، ملیون، مذهبیون، ملی-مذهبی ها و جمهوری خواهان عملاً زیر یک پرچم جمع می شوند. درواقع **گفتمان «شکاف نسلی» وسیله ایست برای رد سیاست انقلابی و تبلیغ رفرمیسم و محافظه کاری.**



**بذر: آیا فکر می کنید مبارزات خارج از کشور در امتداد همان مبارزات داخل به پیش برود؟ و آیا می توان با توجه به جو سرکوب شدید در داخل، مبارزه ای رادیکال را در خارج از کشور جدا از مبارزات داخل سازماندهی کرد؟**

پاسخ: در جریان انتخابات جنب و جوشی در بین ایرانیان شهر ما -تورنتو- مشاهده می شد. عده ای، بخصوص دانشجویان، برای بسیج ایرانیان جهت شرکت در انتخابات فعالیت می کردند. تورنتو بزرگترین شهر کانادا است و اکثر ایرانیان مقیم کانادا در این شهر زندگی می کنند. در حدود 12 نشریه فارسی زبان در شهر منتشر می شود و تعداد زیادی دانشجوی ایرانی در سه دانشگاه و چند کالج شهر تحصیل می کنند. یکی از گروههای دانشجویی با براه انداختن «انتخابات نمایشی» به تمرین رأی دادن و پیش بینی نتیجه انتخابات پرداخت و برای تشویق همه به رأی دادن واقعی در سفارت ایران در «اوتاوا» اتوبوس کرایه کرد. از نقطه نظر آنها دموکراسی یعنی انتخابات و بایکوت کردن هر انتخاباتی مخالفت با دموکراسی است درحالیکه شرکت در انتخابات «تمرین دموکراسی» است. به نظر آنها ایرانیان خارج از کشور باید از درایت و پختگی داخل درس بیاموزند و از سیاست بایکوت کردن دست بردارند. استدلال می شد که تحریم انتخابات در دوره ی قبل باعث روی کار آمدن احمدی نژاد شد و اصولاً بایکوت کردن عملی ضددموکراتیک است. البته در اوتاوا تظاهرات مخالف انتخابات در جلوی سفارت ایران صورت گرفت و به این ترتیب جامعه ایرانی-کانادایی از اول دوقطبی شده بود. تعداد رأی دهندگان را 3046 نفر اعلام کردند که 85% آن برای موسوی بود.

اعلام احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور منتخب می بایستی توهم دربار ماهیت این انتخابات را رفع بکند اما چنین نشد. در ایران



درعین حال گروههای چپ در دو دهه ی اخیر به جای رشد و شکوفایی بسیاری از فعالین و هواخواهان خود را از دست داده اند و این تنها به خاطر انشعاب های متعدد نیست. اینکه به ندرت جوانی در میان گروههای چپ دیده می شود مسأله ای سیاسی است، نه سنی. فعالین این گروهها با وجود علاقه ای که به برقراری ارتباط با «نسل جدید» و ایرانیهای غیرفعال دارند در جریان این مبارزات موفق نشده اند این سدها را بشکنند. در جلسه ای که در دانشگاه تورنتو برگزار کردیم، عده ای در حدود 250 نفر شرکت کردند و به هر کسی که مایل بود حرف بزنند، پنج دقیقه وقت دادیم و 32 نفر از جمله عده ای از جوانان صحبت کردند. حضار از این تجربه بسیار راضی بودند و درخواست ادامه ی آن را کردند. در جلسه ی دوم شش نفر از جوانان از جمله دو نفر طرفداران اصلاح طلبی در پانلی شرکت کردند، و در هر دو نشست مسأله ی اختلاف دو نسل و دو خط رادیکال و رفرمیست مطرح شد.



لاتین. این کار البته به سادگی یا سهولت انجام نگرفت و احتیاج به مبارزه ی فکری سیاسی گسترده ای داشت که هنوز ادامه دارد. توهم درباره ی ماهیت دارودسته ی احمدی نژاد وسیع است مثلاً این توهم که احمدی نژاد از جنبش فلسطین دفاع می کند، و یا متحد مبارزات ضدامپریالیستی در آمریکای لاتین است مثلاً رابطه ی ایران با کوبا و ونزوئلا و غیره.

این نوع ابراز همبستگی از قبیل پیام دادن، شرکت در تظاهرات، و نوشتن نامه های اعتراضی در عین حال که خوب است به هیچ وجه کافی نیست. همبستگی این نیست که ما از سایر جنبشها پشتیبانی بکنیم و آنها از ما. آزادیخواهان معمولاً آماده اند که پشتیبانی خود را اعلام کنند. در واقع اعلام همبستگی حتی به شکل خودبخودی و خودجوش یا بی برنامه از مدتها پیش وجود داشته است. مثلاً در سالهای انقلاب مشروطیت، که تعداد ایرانیان خارج از کشور بسیار ناچیز بود و رابطه ها بسیار محدود تر، همبستگی وسیعی با انقلاب ایران از نیمکره ی غربی گرفته تا خاور دور بوجود آمد. مبارزین آزادیخواه و کمونیستها از ایرلند گرفته تا مصر و هندوستان و چین به انقلاب ایران چشم دوخته بودند و در پیروزی آن رهایی مردم خود را می دیدند. لنین از جمله کمونیستهایی بود که انقلاب ایران و سپس انقلاب ترکهای جوان (عثمانی 1908) و انقلاب چین 1911 را با دقت دنبال می کرد. او به جنبش کمونیستی و طبقه ی کارگر اروپا این نوبد را داد که پرولتاریای اروپا در جنبشهای رهایی بخش ملی آسیا متحدی پیدا کرده است. لنین در نوشته هایی از جمله «اروپای عقب مانده و آسیای پیشرفته» انقلاب ایران را متحدی برای پرولتاریای روسیه در مبارزه اش علیه رژیم تزاری به حساب می آورد. در حالیکه همبستگی بین خلفهای دنیا عرصه های بسیاری را در بر می گیرد به نظر من مهمترین همین است که لنین به آن اشاره کرد، اینکه انقلابیون هر کشوری مردم خود را آزاد بکنند و به این ترتیب به آزادی دیگران کمک بکنند. شرایط دنیا از آن زمان تا کنون خیلی تغییر کرده است، اما به نظر من این رابطه ی همبستگی بین مبارزین هنوز مطرح است. هیچیک از این ها به این معنی نیست که مثلاً مردم کانادا یا هندوستان در جلوی سفارتخانه های ایران در اعتراض به جنایات تظاهرات نکنند یا نامه ی اعتراض به سنگسار و دیگر جنایات رژیم نکنند. در حالیکه این قبیل همبستگی ها می توانند در سطح وسیع سازماندهی بشود، قویترین پیوند همبستگی این است که هر یک از این کشورها از سلطه ی سرمایه داری و مردسالاری رها بشوند. در مورد ایران، سرنگونی نظام دین سالار و برقراری نظام دموکراسی نوین اولین و مهمترین قدم در جهت همبستگی بین المللی است. منظورم اینست که از همبستگی خودبخودی یا خودجوش به همبستگی تاریخی-جهانی برسیم، به این معنی که اگر ایران توسط خمینی و با صلاحدید آمریکا نظرات و پراتیک تنوکراسی را به جریانات اسلامی دنیا عرضه کرد، امروز وظیفه ی انترناسیونالیستی این است که از طریق انقلاب نه مداخله ی امپریالیستی رژیم تنوکراتیک را سرنگون کرد. اما جریانات فرمیست در ایران و خارج از کشور شدیداً ناسیونالیست هستند و به این نوع همبستگی که مستلزم دید انترناسیونالیستی است اعتقادی ندارند، و نمی توانند این را دریابند که بزک کردن رژیم تنوکراتیک خمینی، ترمیم آن، و اصلاح کردنش نه تنها پشت کردن به مردم ستمدیده ی ما است بلکه ضربه ای جدی به مبارزه ی مردم دنیا علیه بنیادگرایی مذهبی و ارتجاع است. سی سال مبارزه در ایران و خارج لزوم سرنگونی این رژیم را بارها مطرح کرده است و تلاش برای «دمکراتیزه کردن» آن قدمی در جهت پیاده کردن برنامه ی امپریالیستی اسلام «معتدل» است، یعنی تداوم رژیمهای تنوکراتیک در ایران و سایر کشورهای منطقه.

این مصاحبه ادامه دارد...

سیر وقایع تا حالا چنین بوده است که علیرغم سرکوبیهای وحشیانه، مبارزات مردم ایران بطور روزافزونی رادیکال می شود. اینرا در شعارها به خوبی می توان تشخیص داد. رهبران جریان سبز با وجود تلاشی که برای کنترل مبارزات مردم می کنند، مدام به عقب رانده می شوند. شعارهای خیابانی در ایران مدام رادیکال تر می شود و خود رژیم زیر سؤال رفته است. اما حتی اگر چنین نمی شد، مبارزه در خارج از کشور نمی بایست تابع پروژه ی سیاسی سبزه ها یا دیگر اصلاح طلبان باشد. حالا که مبارزات ایران رادیکال تر می شود باید از جریانات سبز خارج از کشور پرسید که با این رادیکالیسم همصدا می شوند یا مانند موسوی و کروبی به مقابله با آن می پردازند؟ از این رو مسأله ی اصلی تمایز خارج و داخل نیست بلکه خط سیاسی، جهت گیری سیاسی و آلترناتیو سیاسی آنها سیاست انقلابی است. اشتباهات انقلاب 1357 را نباید تکرار کرد. در واقع آنها که به بهانه ی اشتباهات «نسل قدیم» و اشتباه بودن انقلاب به اصلاح طلبی روی آورده اند، به جوانب مثبت مبارزه ی نسل قبل (قاطعیت در مبارزه علیه رژیم سلطنتی و آمریکا) پشت می کنند، اما توهمات نسل قبل (مثلاً ضدامپریالیست بودن خمینی) را به برنامه ی امروز خود تبدیل کرده اند (مثلاً توهم درباره ی اصلاح طلبی و اصلاح طلبانی چون موسوی و کروبی).

مسأله ی خارج و داخل تنها مسأله ی تفاوت شرایط یعنی وجود آزادی سیاسی در خارج و فقدان آن در داخل نیست و نیز مسأله ی تفاوت در تاکتیک یا سبک کار هم نیست. مسأله ی اصلی خط سیاسی است. آیا مسأله ی حیاتی تضاد مردم ایران با رژیم تنوکراتیک را از تضاد بین دو جناح رژیم جدا می کنیم یا با آن پیوند می دهیم؟ هم در خارج و هم در داخل می توانیم یا برای بوجود آوردن دنیایی فارغ از استثمار و ستم مبارزه کنیم و یا زندگی خودمان را وقف بزک کردن و ترمیم این دنیای پوسیده بکنیم. واضح است که سبک کار و تاکتیک هابمان در داخل و خارج ویژگیهای خود را دارد، اما انقلابی بودن یا فرمیست بودن بستگی به شرایط جغرافیایی ندارد. برای مثال بیشتر ایرانیان خارج شهروندان کشورهای مختلفند و عرصه ها، زمینه ها و ابزارهای فعالیت سیاسی خاص این کشورها را در اختیار دارند از جمله در کار تبلیغاتی و کسب پشتیبانی و همبستگی بین المللی از امکانات زیادی برخوردار هستند. اما هواداران جریان سبز در اینجا، در حدیکه برای فشار به جناح احمدی نژاد به جلب پشتیبانی کانادایی های غیرایرانی توجه کرده اند، به نمایندگان پارلمان و مقامات دولتی و گروههای حقوق بشر عنایت داشته اند نه به جنبش های اجتماعی.

**بدر: چه مسائل عملی و نظری در ارتباط با همبستگی جنبش ایران با سایر مبارزات مطرح شده است؟**

پاسخ: مردم دنیا سرکوب درندانه ی مبارزات خیابانی را روی صفحه ی تلویزیونها و اینترنت و «رسانه های اجتماعی» مشاهده کردند و از هنرمندان آوازخوان و روشنفکران گرفته تا فعالین سیاسی به شیوه های گوناگون از جمله خلق آثار هنری به دفاع از مردم و محکوم کردن رژیم پرداختند. حتی ندای «ما همه ایرانی هستیم!» بلند شد و «ایرانی شدن» به معنای «تسلیم نشدن» و «مقاومت کردن» به کار گرفته شد. فرهنگ نویسان در آینده این معانی جدید را ثبت خواهند کرد و ما این را مدیون مقاومت ملیونها زن و مرد نستوه خیابانها هستیم.

در برنامه های دفاع از خیزش مردم ایران که ما در تورنتو ترتیب دادیم با استفاده از تجارب کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی سعی کردیم این جنبش را با جنبش های دیگر در شهر پیوند بزیم، مثلاً جلب پشتیبانی جوانان فعال شهر، اتحادیه های کارگری و فعالین سایر مبارزات مردم علیه امپریالیسم مانند فعالین آمریکای

## گزیده ای از رنجامه احسان فتاحیان دو روز پیش از اعدام



واپسین شعاع آفتاب شبانگاهی  
نشان دهنده ی راهی ست که خواهان در نوشتن آنم  
خوش خش برگ ها زیر قدم هایم  
میگوید : بگذارد تا فرو آفتی  
آنگاه راه آزادی را باز خواهی یافت

هرگز از مرگ نهراسیده ام، حتی اکنون که آن را در قریب ترین فضا و صمیمانه ترین زمان، در کنار خویش حس می کنم. آن را می بویم و بازش می شناسم، چرا که آشنایی است دیرینه به این ملت و سرزمین. نه با مرگ که با دلایل مرگ سر صحبت دارم، اکنون که "تاوان" دگر دیسی یافته و به طلب حق و آزادی ترجمه اش نموده اند، آیا می توان باکی از عاقبت و سرانجام داشت؟ "ما"یی که از سوی "انان" به مرگ محکوم شده ایم در طلب یافتن روزنه ای به سوی یک جهان بهتر و عاری از حق کشی در تلاش بوده ایم، آیا آنان نیز به کرده ی خود واقف اند؟

در شهر کرمانشاه زندگی را آغاز کردم، آنجا که بزرگیش ورد زبان هم میهنانم است، آنجایی که مهد تمدن میهنم بوده است. قطور ذهنم بدان سویم کشید که تبعیضی را و وضعیتی ناروا را بفهمم و از اعماق وجود درکش نمایم که گویای ستم بود، ستمی در حق من چنان فردی انسانی و در حق من چنان مجموعه ای انسانی، پیگیری چرایی ستم و رفع آن به هزاران فکرم راهبر شد، اما و اسفا که آنان چنان فضا را مسدود و حق طلبی را محجور و سرکوب کرده بودند که در داخل راهی نیافتم و ورای محدوده های مصنوعی به مکانی دیگر و مأمنی دیگر کوچیدم: "من پیشمرگه ی کومله شدم"، سودای یافتن خویش و هویتی که از آن محروم شده ام من را بدان سو کشاند. دور شدن از خواستگاه کودکی هرچند آزاردهنده و سخت بود، اما هیچ گاه باعث انقطاع من از زادگاهم نشد. هر از گاهی به قصد تجدید دیدار و بازیابی خاطرات روانه ی خانه ی نخستین می گشتم، اما یکبار "انان" دیدار را به کام تلخ کردند، دستگیرم کردند و به قسم انداختند. از همان آغاز و با پذیرایی انسان دوستانه ی دستگیر کنندگانم!! فهمیدم که همان سرنوشت تراژدیک و غمناک همراهان و رهروان این راه پر رهرو به انتظار نشسته است: شکنجه، پرونده سازی، دادگاه سرسپرده و شدیداً تحت نفوذ، حکمی کاملاً ناعادلانه و سیاسی، و در نهایت مرگ...

...البته ناگفته نماند که مدتی کوتاه پیش از تبدیل حکم، مجدداً از زندان مرکزی سنندج به بازداشتگاه اداره اطلاعات منتقل و در آنجا از من خواسته شد طی یک مصاحبه ویدیویی به اعمالی ناکرده اقرار و کلمات و جملاتی در رد افکار خویش بر زبان آورم. علی رغم فشارهای شدید، من حاضر به قبول خواسته نامشروع آنان نشدم و آنها نیز صراحتاً گفتند حکم را به اعدام تبدیل خواهند نمود، که خیلی زود به عهد خویش وفا کردند و سرسپردگی دادگاه را به مراجع امنیتی و غیرقضایی اثبات نمودند. پس آیا انسان می تواند بر آنان خرده ای بگیرد؟!...

... حال علی رغم این که در آخرین ملاقاتم در داخل زندان با دادستان صادر کننده کیفر خواست، وی به غیرقانونی بودن اجرای حکم در هنگامه ی اکنون اذعان داشت، اما برای دومین بار قصد

اجرای حکم را دارند. ناگفته پیداست که اینچنین پافشاری کردن بر اجرای حکم به هر نحو ممکن، نتیجه ی فشارهای محافل امنیتی و سیاسی خارج از قوه ی قضاییه است. افراد عضو این محافل تنها از زاویه ی فیش حقوقی و اغراض و نیات سیاسی خویش به موضوع مرگ و زندگی یک زندانی سیاسی می نگرند، برای آنان ورای اهداف غیرمشروع خویش هیچگونه "مسأله" ای قابل طرح و تصور نیست، حتی اگر اولین حق همزاد بشر یعنی حق حیات باشد. اسناد جهانی و بین المللی پیشکش، آنان حتی قوانین و الزامات داخلی خود را نیز هیچ و بیهوده می انگارند.

اما سخن آخر: اگر به گمان زورورزان و حاکمان، مرگ من موجب حذف مسأله ای به نام مسأله کردستان خواهد شد، باید گفت زهی خیال باطل. نه مردن من و نه هزاران چون من مرهمی بر این درد بی درمان خواهد بود و چه بسا آتش آنرا شعله و رتر خواهد نمود. بی گمان "هر مرگ اشارتی است به حیاتی دیگر".

احسان فتاحیان - زندان مرکزی سنندج

## نامه "فرزاد کمانگر" در سوگ "احسان فتاحیان"

هر شب ستاره بی به زمین می کشند  
و این آسمان غمزده غرق ستاره ها است

سلام رفیق، چهگونه تجسمات کنم؟ به کدام جرم تصور کنم؟ جوانکی نحیف بر فراز چوبه ای دار که به شکفتن غنچه ی خورشید لبخند می زند؟ یا کودکی پابرنه از رنج دیده گان پایین شهر که می خواست مژده ی نان باشد برای سفره های خالی از نان مردم اش. چهگونه تجسمات کنم؟ نوجوانی از جنس آزاد چشیده گان بالای شهر که الفبای رنج و مظلومیت، درس مکتب و مدرسه و زندگی شان است. راستی فراموش کردم؛ شهر من و تو پایین و بالا ندارد، چهار سوی آن رنج و درد است.

بگو رفیق بگو... می خواهم تصور کنم. در هیأت «سیامند» که رخت عروسی به تن کرد تا به حنابندان عروس آزادی برود. چهگونه؟ چهگونه تصور کنم؟ در پوشش جوانی که راه شاهر را پیش گرفته تا از لابه لای جنگل های سوخته ی بلوط به کاروانی برسد که مقصدش سرزمین آفتاب است؟ ولی هیچ کدام از این ها که جرم نیست، اما می دانم «تعلق به این خلق تلخ است و گریز از آن ها نامردی»...

و تو به گریز و نامردی کردن «نه» گفتی و سر به دار سپردی تا راست قامت بمانی.

رفیق آسوده بخواب... که مرگ ستاره نوید بخش طلوع خورشید است و تعبیر خواب چوبه ای داری که هر شب در سرزمین مان خواب مرگ می بیند، تولد کودکی است بر دامنه ی زاگرس که برای عصیان و یاغی شدن به دنیا می آید.

آرام و غریبانه تنات را به خواب بسپار و با زهدان زمین بوسه ببند برای فردای رویش و رستن.

بدون لالایی مادر، بدون بدرقه ی خواهر و بدون اشک پدر آرام بگیر در خاک سرزمینی که ابراهیم ها، نادرها و کیومرث ها را به امانت نگه داشته است.

فقط رفیق بگو... بگو می خواهم بشنوم چه بر زبان ات چرخید آن گاه که صدای پا و درد به هم می آمیخت؟ می خواهم یاد بگیرم کدام شعر، کدام سرود، کدام آواز کدام اسم را به زبان بیورم که زانوی ام نلرزد. بگو می خواهم بدانم، که دل ام نلرزد آن گاه که به پشت سر می نگرم...

سفرت به خیر رفیق

# "آمدند و کندند و کشتند و سوختند"

از سهراب مختاری برای احسان فتاحیان  
<http://sohrabmokhtari.blogspot.com>

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند  
جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد (حافظ)

زنده به خونخواهی هزار سیاوش  
گردد از آن قطره خون کز تو زند جوش (عارف قزوینی)

وای بر ما احسان جان. وای بر ما که تو رفتی و ما باید بمانیم تا نامت را دیوار به دیوار و شب به شب بر آسمان بنویسیم. آخر چگونه این نفس را فوریت دهیم، وقتی تو اسب سفید و سرکش رویای کردستان، اینگونه مظلوم، اینگونه پاک به خاک نشستی. وای بر ما که حتی قطره ای از اندوهمان را نمی توانیم گریست، وقتی که رویای بزرگ تو هنوز زنده است. ای کاش می دانستم وقتی طناب را دور گردنت انداختند، به چه اندیشیدی. اما بدان که همه ی ما در آن لحظه به تو و رویای بزرگت فکر کردیم. همه ی ما با خود عهد بستیم که این طناب سرد و زمخت را از دور گلوی گرم و لطیف برداریم و همراه مستبدين و زورورزان به تاریخشان بسپاریم. با خود عهد بستیم که به فرزندانمان و آیندگان این سرزمین بلاخیز بگوییم که احسان ها و نداها و سهراب ها و ترانه ها را چگونه کشتند و خونشان دامنگیر شد.

ما هرگز فاتح تاریخ نبوده ایم، اما نگارنده ی آن بوده ایم. فاتحان تاریخ ما کوردلان بودند و نگارندگان آن، چون تو، دریادلان و دریاروندگان.

نسل به نسل چون ازدها از شانه هایمان روییده اند و صبح به صبح از پستوهای لزوج خود بیرون آمده اند و زندان به زندان و دار به دار تو را آویخته اند. انگشت در شکم جهان کرده قرمطی بسته اند و کشته اند. مانی و عین القضاة و نسیمی را پوست از تن کنده اند و سوخته اند. فرخی یزدی را سوزن سوزن دهانش را دوخته اند و همین دور دوار زیر گنبد افلاک خون ریخته اند و خون ریخته اند تا نداها و سهراب ها و ترانه ها و تو احسان جان.

این نسل اما دهان به دهان، کاغذ به کاغذ و رویا به رویا نام کشتگانش را در مشتش خاطرش خواهد فشرد و آنقدر بر این زمین سرد خواهد کوفت تا این حافظه ی منگ بترکد و از هم بپاشد این تاریخ سنگ. ■

برلین، ۲۰ آبان ۱۳۸۸

## درد رفقا و دوستان

ما در حال تهیه یک شماره نشریه بدر ویژه تاسوعا و عاشورا و افشای مذهب هستیم. اگر در این مورد مقاله، عکس، مطلب، نظر و پیشنهادی دارید خواهش می کنیم، هرچه سریعتر برای آدرس ایمیل ما ارسال کنید.

Email: bazr1384@gmail.com



## احسان فتاحیان اعدام شد!

ارسالی از سوی رفقای بدر - 21 آبان 1388

مردی چنگ در آسمان افکند،  
هنگامی که خونش فریاد و دهانش بسته بود.

خنجی خونین  
بر چهره ناباور آبی!  
عاشقان چنین اند.

خبر اعدام احسان فتاحیان را از تلویزیون شنیدیم. فریادی از خشم و عصبانیت کشیدیم. اگرچه در این چند ماهه اخبار این چینی کم نبود، اما این خبر شوک بزرگی بود. جوانی که آگاهانه قدم در راه مبارزه با ستم و استثمار و رسیدن به اهداف بزرگ نهاده بود. زندانی سیاسی که ماهها در زندان بود، اما هیچکدام از منابع خبری داخلی و خارجی از او صحبتی نکردند. درحالیکه تمام سایت ها و رسانه های وابسته به جناح حاکم و هم چنین جنبش سبز و رسانه های بین المللی، هرکدام به شیوه خود دستگیری سران اصلاح طلب را در بوق و کرنا می کردند و برایشان رنجنامه و دردنامه می نوشتند؛ و از حق و حقوق زندانیان سیاسی طومارها تهیه می کردند، کسی از احسان و احسانها سخنی به میان نیاورد.

اهداف احسان و افرادی نظیر او که تعداد آنها در زندانهای ایران کم نیست برخلاف جریان حاکم و جنبش سبز می باشد. آنها در جهت منافع اکثریت مردم و نجات آنها از زیر یوغ ستم و استثمار مبارزه می کردند. به همین دلیل هم وجود او را تاب نیاوردند و به چوبه دارش سپردند. احسان از سرزمین مبارزه خیز و تحت ستم کردستان بود و درد مردم را خوب چشیده بود. در نامه آخرش گفته بود "مرگ من مشکل کردستان را حل نخواهد کرد". اما احسان عزیز، مرگ تو خاستگاه رویش هزاران بدر خواهد بود، بذرهایی سرکش که شوق شکفتن و به ثمر رسیدن اماتشان را بریده است.

احسان غریبانه رفت. اما باز هم تنها ثابت شد که ارتجاع تاب مقابله و تحمل چنین جوانانی را ندارد. او را دور از چشم همه به خاک سپردند. باز هم همچون هزاران بار قبل که چنین جنایتهایی را مرتکب شدند و نشان دادند که از تن بی جان هم می هراسند. آبیرو و کوسالان پراو و بیستون دیگر حضورت را جشن نخواهند گرفت. کوچه پس کوچه های کردستان ساکت از شیطنت کودکان شده است. آنها نیز سفرت را باور ندارند. فرزند کمانگر بیتاب نبودنت است و او که همیشه به دیگران تعلیم می داد، امروز از تو می خواهد یاد بگیرد. از صلابت، مقاومت، استواری پاهایت در هنگام سفر و ما نیز.

احسان عزیز، با سرود و ترانه سفرت را گرمی می داریم و اجازه نمی دهیم غم بر ما مستولی شود، چرا که هدف دشمن همین است. اهداف مبارزه ات را همه جا بازگو می کنیم تا دشمن برای هزارمین بار بداند،

مرگ پایان کبوتر نیست و تا شقایق هست زندگی باید کرد.  
یادت گرمی باد!



## معرفی کتاب

## نام کتاب: «انبوه خلق»

جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری

اثر تونی نگری و مایکل هارت

ترجمه رضا نجف زاده

نشر نی

چاپ اول 1386

## بارب کیوان

آثار مشترکی که آنتونیو نگری و مایکل هارت درباره کارکرد و جهت گیری دنیای معاصر و تحولات ضروری منتشر کرده اند، مخاطبان زیادی یافته است. در ایران نیز بسیاری از روشنفکران چپ و مشخصاً دانشجویان رادیکالی که به دنبال تحلیل های ماتریالیستی و راه دگرگونی می گردند، این آثار را از نظر می گذرانند. آنتونیو نگری سابقه مبارزه سازمان یافته انقلابی در اواخر دهه 1960 تا آغاز دهه 1980 در ایتالیا را دارد. او که استاد دانشگاه بود، در ارتباط نزدیک با گرایش "خودمختاری کارگری" فعالیت می کرد. تئوری های فرموله شده توسط نگری که بر نقش متحول کننده آگاهی و اهمیت عنصر ذهنی انقلابی در تغییر اوضاع تأکید می گذاشت، باعث شد که دولت سرمایه داری امپریالیستی ایتالیا وی را به عنوان یکی از نظریه پردازان مبارزه مسلحانه مورد تعقیب قرار دهد و به زندان بیندازد. نگری از طرف یکی از تشکل های آلترناتیو که "حزب رادیکال" نام داشت، کاندید نمایندگی مجلس ایتالیا شد و بعد از انتخاب با استفاده از مصونیت پارلمانی، از حبس رهایی یافت. اما از آنجا که خطر تغییر قوانین و دستگیری مجدد وی وجود داشت، مخفیانه به فرانسه گریخت و تقاضای پناهندگی سیاسی کرد. در دهه 1990 بود که در چهارچوب تهاجم سرکوبگرانه و ضدانقلابی جدید از سوی بورژوازی اروپا، حکم استرداد نگری به اجراء درآمد. او بعد از گذراندن دوران محکومیت خود، مجدداً آزاد شد و به فعالیت های نظری و روشنگرانه روی آورد. آثار کنونی آنتونیو نگری، در واقع نتیجه جمع بندی های وی از مشی سیاسی و تشکیلاتی پیشین وی نیز هست؛ و نباید آن ها را صرفاً نتیجه تحقیق و تحلیل آکادمیک و تئوریک در حیطه های جامعه شناختی - فلسفی - اقتصاد سیاسی و فرهنگی به حساب آورد.

در این نوشته، مختصراً با کتاب "Multitude" که به امضای نگری و هارت منتشر شده آشنا می شویم. مترجم فارسی، برای کتاب عنوان "انبوه خلق" را برگزیده است. اما با توجه به توضیحی که در متن می بینیم و مفهوم واژه "مالتی تود"، شاید "جمع انبوه" عنوان گویاتری برای این پدیده باشد.

"جمع انبوه" در سال 2004 منتشر شده است. یک ویژگی کتاب در نوع نگارش آن است که مسلماً نگرش نویسندگان از جهان و مناسبات پیرامون و تزهایی که دارند در آن مؤثر بوده است. کتاب (به گفته نویسندگان) برخاسته از نگرش زیستی - سیاسی از دنیاست. یعنی یک کتاب صرفاً (یا حتی عمدتاً) اقتصادی نیست، یا صرفاً در زمره کتب اقتصاد سیاسی نیست، بلکه با مجموعه ارگانیکی از سیاست، اقتصاد، فرهنگ، هنر، علوم طبیعی، تاریخ و فلسفه کار دارد. کتاب در عین حال که جهت گیری و تزهایی مرکزی خود را دارد، اما همه این عوامل را (به اندازه مناسب و طوری که توی ذوق نزنند و باعث سر در گمی نشود) در خدمت هدف خود قرار داده اند. به همین علت، کتاب جذابی است و نکات آموزنده گوناگونی در آن یافت می شود.

نگری و هارت، "جمع انبوه" را بعد از اولین کتاب مشترک خود یعنی "امپراتوری" نوشتند. در "جمع انبوه" نویسندگان قصد دارند، بر مبنای تئوری هایی که در "امپراتوری" مطرح کرده بودند، تحولات و وقایعی که در فاصله سال های 2003 - 2001 در سطح بین المللی رخ داده را تحلیل و تشریح کنند. آنان تأکید دارند که این تحولات نه تنها با تئوری های امپراتوری در تناقض نیست، بلکه مهر تأییدی بر آن است؛ و اگر برخی وقایع با افق و دورنمای امپراتوری خوانایی ندارد، آن ها را باید در راستای گرایش ها و ضد گرایش های همیشه موجود در همه پدیده ها در نظر گرفت. به علاوه، نگری و هارت تحولات دهه اول هزاره جدید (خاصه سیاست تجاوز و مداخله نظامی کنونی) را به ویژگی دوران گذار ربط می دهند و می گویند این جور پدیده ها و روندها تا زمانی که تناسب قوای جهانی به طور قطعی دگرگون شود، باقی خواهند ماند.

دورنمای مطرح شده در کتاب "امپراتوری" این بود که کارکرد سیستم جهانی در دورانی که دیگر آغاز شده، شرایط را برای ظهور یک دموکراسی فراگیر و واقعی (برای نخستین بار در تاریخ بشر) ایجاد می کند. اما وقایع بعد از 11 سپتامبر و طرح تهاجمی - نظامی آمریکا (و ناتو) در نقاط مختلف، و به طور کلی ادامه سیاست هایی که کماکان بازتاب منافع متضاد دولت - ملت ها درون سیستم جهانی بود، این تصویر فوری از دورنمای موجود را برهم زد. نویسندگان کتاب با این واقعیت روبرو شدند که دوران جدیدی از تهاجم و اشغالگری و جنگ (تحت هدایت نیروهای عمده سرمایه داری جهانی) تازه آغاز شده، بی آنکه نقطه پایان نزدیکی بر آن متصور باشد. نگری و هارت در مقدمه "جمع انبوه" از این مسأله با عبارات "وضعیت جنگی جهانی" و "جهانی سازی مسلح" یاد می کنند. و چنین ادامه می دهند:

"مانع اصلی دموکراسی وضعیت جنگی جهانی است... جنگ همیشه با دموکراسی مغایر بوده است. به طور سنتی دموکراسی در دوران جنگ به تعلیق درآمده و قدرت موقتاً به یک مرجع قدرتمند مرکزی محول شده است تا با بحران مقابله کند."

نویسندگان تأکید می کنند که وضعیت جنگی کنونی را نباید با مقوله هایی مانند یکجانبه گرایی آمریکایی ها در مقابل چندجانبه گرایی بقیه کشورهای قدرتمند توضیح داد. چون آمریکا هر قدر هم که قدرتی کند نمی تواند بدون یک حرکت متحد جهانی، بدون نهادها و مراجع لازم جهانی برای پیشبرد جنگ دائمی در عصر امپراتوری، عمل کند. نگری و هارت این امر را گرایش اصلی عصر کنونی می بینند و سیاست هایی نظیر یکجانبه گرایی آمریکایی را در زمره گرایش های فرعی ای که بازتاب گذشته هستند، می دانند.

گرایش اصلی دیگر در عصر کنونی، از نظر نویسندگان، "ابداع چرخه های نوین مشارکت و همکاری" است که خود نتیجه جهانی سازی است. آنان از شکل گیری یک نیروی عظیم جهانی صحبت می کنند که پتانسیل و منافعهش در دموکراسی فراگیر نهفته است. این همان پدیده "جمع انبوه" است. این نیرو، یک شبکه باز و گسترده از افراد و قشرهای متفاوت است که با هم امر مشترک دارند.

و بالاخره اینکه نگری و هارت در مقدمه کتاب خود تأکید می کنند که انتظار "چه باید کرد" و برنامه مشخص برای عمل از ما نداشته باشید. در حال حاضر مهم اینست که در مورد مقولات قدرت، مقاومت، انبوه خلق و دموکراسی، بازاندیشی کنیم. پیش از نهادسازی برای کسب هدف (یعنی دموکراسی) باید بپرسیم که معنی دموکراسی چیست؟

نویسندگان به مقایسه بورژوازی نوپا در اروپای قرون میانه با جمع انبوه می پردازند. آنان می گویند که بورژوازی نوپا برای برقراری نظام اقتصادی سرمایه داری نخست باید به قدرت سیاسی

متوسل می شد. یعنی به حاکمیتی که بعدها به صورت دولت - ملت درآمد. اما در عصر ما، "جمع انبوه" به وضعیتی که امپراتوری پدید آورده اتکاء می کند و از آن فراتر می رود. انبوه خلق به جای اتکاء به دستگاه دولت طبقاتی محدود و انحصاری، می تواند به طور خودمختار جامعه را بسازد. منظور نگری و هارت اینست که "جمع انبوه" بدون کسب قدرت مرکزی - طبقاتی - دیکتاتوری، از پایین جامعه را دگرگون می کنند.

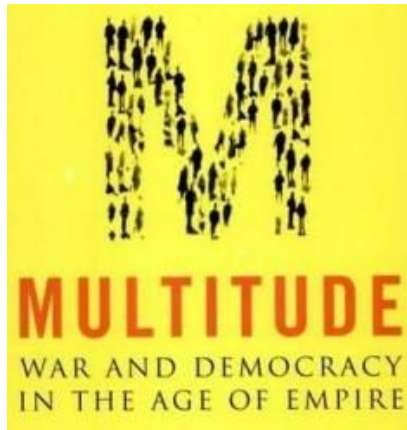
فصل اول کتاب به مسأله جنگ و قهر در عصر امپراتوری می پردازد. اجباری در این کار وجود دارد. چرا که در دنیای امروز جنگ در مقابل چشم همگان جریان دارد و

بدون توضیح علل بروز این جنگ و قهر، هیچ تئوری ای گوش شنوا پیدا نخواهد کرد. تبیین آنان از جنگی که در سطح جهانی جریان دارد، اینست که:

یکم، این يك جنگ سنتی نیست. یعنی بین دولت - ملت ها جریان ندارد. بحث شان اینست که به طور کلی، دنیا دارد به سمت يك امپراتوری پیش می رود. یعنی يك پدیده عمدتاً همگرا در حال شکل گیری است که برای فراگیر شدن خود در سطح جهانی، جنگ دائمی را به راه انداخته است. نگری و هارت، حداقل در این کتاب، پاسخی برای این سؤال ندارند که: طرف مقابل این جنگ کیست؟ جمع انبوه؟ یا نیروهای در حال انحطاط و انقراضی که سر به مقاومت برداشته اند؟ یا هر دو؟ به نظر می آید که نویسندگان، گرایش تبدیل جنگ های جاری به جنگ هایی که پشت هر طرف آن، این یا آن گروه بندی امپریالیستی قرار دارد را نادیده می گیرند.

فصل دوم کتاب، مشخصاً به مقوله "جمع انبوه" اختصاص دارد. نویسندگان از این جا شروع می کنند که "جمع انبوه" چه چیزی نیست. یکم، چرا مردم نیست؟ دوم، چرا توده یا عوام الناس نیست؟ سوم، چرا طبقه نیست؟ تفاوتی که نگری و هارت میان پدیده "جمع انبوه" با دسته بندی های دیگر می بینند، در تکرر و یگانه بودن آحادش است و در عین حال، امر مشترکی که جمع را به هم پیوند می دهد. نویسندگان، ویژگی و توان این پدیده را در "رها" بودن آحادش (فاعل آگاه بودن تك افراد) می بینند. به قول خودشان این مسأله با "وحدت تفکیک ناپذیر" در مقوله مردم فرق دارد. نگری و هارت معتقدند که برای حکومت کردن نیاز به ایجاد پدیده یکدستی تحت عنوان ملت و یا مردم است. ولی "جمع انبوه" نمی تواند حکمرانی کند. تنها کاری که می تواند بکند، برقرار کردن دمکراسی است.

درکی که در این فصل از کتاب به وضوح قابل مشاهده است، تلقی خود به خودی از شکل گیری اتحاد و مقاومت "جمع انبوه" است. نگری و هارت معتقدند که آنچه به طور اشتراکی در اختیار این نیرو است و آنچه به طور اشتراکی تولیدش می کنند، خود به خود در برابر قدرت امپراتوری قرار می گیرد. یعنی به تولید يك درك و آگاهی مشترک در شرایط موجود منجر می شود. در ادامه همین بحث، نویسندگان مشخصاً به مفهوم طبقه و طبقه کارگر می پردازند. آنان می گویند که مارکس، جامعه سرمایه داری را به دو طبقه اصلی تقسیم کرد. یا تلاش کرد اثبات کند که گرایش اصلی در جامعه سرمایه داری تبدیل افراد به يك اکثریت محروم از مالکیت بر ابزار تولید و يك اقلیت مالک ابزار تولید است. نگری و هارت اسم این تحلیل را گرایش به وحدت می گذارند. یعنی متحد دیدن یا متحد کردن شمار گسترده ای از افراد بر مبنای این شرایط اساسی مشترک. در مقابل بحث مارکس، اقتصاد دانان و جامعه شناسان لیبرال بر تکرر در جامعه تأکید می گذاشتند. یعنی روی تفاوت ها و یگانه بودن های قشرهای مختلف (اعم از جنسیت ها و



نژادها و ملل و...) تأکید می کردند. نگری و هارت معتقدند که حق هم با مارکس بود و هم با لیبرال ها. در همین فصل به نکات قابل توجه زیر بر می خوریم:

"نظریه طبقه نه تنها خطوط مبارزه طبقاتی موجود را منعکس می کند، خطوط بالقوه آینده را نیز مطرح می کند... وظیفه نظریه طبقه، شناسایی شرایط موجود برای مبارزه دسته جمعی بالقوه و بیان آن ها به صورت پیشنهادی سیاسی است... طبقه، يك آرایش بنیانگذار و يك پروژه است." (خط تأکیدها اضافه شده است)

کنکاش و مباحثه در مورد این نکات می تواند درك ما از کمونیسم و طبقه کارگر را عمیقتر کند. این سؤال مهمی است که دسته بندی کردن های واقعیات مادی و عینی با چه متدی انجام می گیرد؟ این بحث ربط دارد به این که چگونه مارکس از امکان و ضرورت دگرگونی نظم موجود، به نقش طبقه کارگر رسید.

نکته "عجیبی" که در کتاب وجود دارد اینست که در سر تا سر متن، نگری و هارت هیچ حرفی از طبقه حاکم نمی زنند! حتی آن را مثلاً تحت عنوان طبقه بورژوازی هم اسم گذاری نمی کنند. در نگرش آنان، به طرز غریبی دشمن نامریی است. یا اصلاً دشمنی وجود ندارد. ما با يك ماتریکس، يك سیستم، يك برنامه ریزی طرف هستیم. آیا این نتیجه (یا در خدمت تفکری) نیست که کسب قدرت سیاسی را دیگر مسأله تعیین کننده ای نمی داند؟ وقتی طبقه حاکمه ای وجود ندارد، دیگر چیزی نیست که بخواهی سرنگوش کنی!

نگری و هارت برای تثبیت تئوری "جمع انبوه" مجبورند به مصاف تئوری های مارکس بروند. یکم در مورد جایگاه کارگران صنعتی و کارخانه ای و "ارحج دانستن" کار مولد به مثابه تولید کننده ارزش اضافی، در مقابل کارهای غیرمولد که در تحقق ارزش اضافه نقش بازی می کنند. دوم در مورد متوسط زمان کار اجتماعاً لازم به مثابه معیار اندازه گیری ارزش. سوم، طرح پدیده کار غیرمادی به مثابه شکل هژمونیک انواع کار (در مقابل کار مولد صنعتی که در دوران مارکس چنین نقشی را به عهده داشت). تا آنجا که به کاپیتال برمی گردد، مارکس بعد از تجرید و تفکیک انواع کار و نقش هر يك در تولید و تحقق ارزش اضافه، دوباره این عوامل جداگانه و ظاهراً تجریدی را درون يك سیستم ارگانیک می گذارد و تحلیل می کند که بدون کارکرد انواع کارها، تولید و تحقق ارزش اضافه ناممکن می شود. مسلماً نوعی رجحان دادن به کار تولیدی کارخانه ای، و به نیروی متشکل و رو به رشد و منضبط کارگران کارخانه ای در جنبش بین المللی کمونیستی بروز کرد که تاکنون نیز ادامه دارد. مثلاً از این بحث تئوریک که ارزش اضافه در کجای این فرایند به هم پیوسته تولید می شود، بخش های مختلف کارگران "ارزش گذاری" شده اند. اما در يك پروژه سیاسی، بخش های پیشرو و میانه و عقب مانده طبقه را نمی توان با معیار صنعتی، مولد، خدماتی و... سنجید و تعیین کرد. به همین ترتیب در دوران کنونی که با سیالیت کار و مهاجرت ها و کار منعطف و موقت رقم می خورد، پدیده پرولتاریا به مثابه کسانی که چیزی برای از دست دادن ندارند را باید دوباره معنی کرد. آیا ما با فرایند پرولتاریزه شدن شدیدتر و سریعتر در سطح جهانی روبرو نیستیم؟ آیا گسترش فقر که نگری و هارت از آن نام می برند، پدیده ای جدا از پرولتاریزه شدن گسترده است؟ آیا در ارتباط ارگانیک با آن و نتیجه آن نیست؟

در ادامه بحث، نگری و هارت به زوال جمعیت دهقانی دنیا می پردازند. آنان دهقان را دیرپاترین طبقه اجتماعی در تاریخ بشر می دانند. بنابراین زوال آن را نشانه ای از دگرگونی بزرگ و

## موسیقی اعتراض (1)

شاهین نجفی

<http://sharr.blogfa.com/post-151.aspx>

موسیقی ایرانی هیچگاه عاصی نبوده است. در ابتدا باید "عصیان" را تعریف کرده و با یک پیش فرض مشترک حرکت کنیم. انسان در فضایی چند بُعدی زاده می شود که ابعادش، با تمام تفاوت های ماهویی که بر اساس زمان و مکان دارد، ولی از یک جهت نزد انسان مشترک اند و آن وجود نیرویی برای معنی دادن به این "بودن" است. انسان بر اساس ابعاد زمانی و مکانی که در آن رشد می یابد سعی می کند تا خود را در ابتدا بر اساس شناختی نسبی و تدریجی از "خویششن" و سپس جهان اطراف اش تعریف کند. این شناسایی و تعریف پس از آن به جنگی تمام عیار میان انسان و "بودن" تبدیل می شود و از همین نقطه، او انتخاب می کند. در عمومی ترین حالت، از ادامه دادن به این پرسش دست می کشد و "زیستن" را همان طور که هست می پذیرد و یا این جنگ فرسایشی را به جریانی مازوخیستی و بی بازگشت در خویش تقلیل می دهد و تفاله یا بُراده های ناشی از آن را به جهان اطراف اش پرت می کند. او - این انسان نوع دوم- یقیناً زیر بار حجیم معاصران نوع اول اش لهیده می شود، اما دقیقاً همین فشار مداوم است که او را تثبیت می کند. من این نوع از انسان را عصیانگر می نامم. همین انسان عاصی است که در جهان جنینی خویش پرسشگری می کند، ابزار می سازد و ابزار ساخته شده را وسیله ی ساخت ابزاری دیگر می کند و آنقدر در درون مجهز می شود تا رحم را بدرد و می درد. هنر طبیعی ترین شکل این عصیان است. اما چرا طبیعی ترین؟ فقط جان های آزاد می دانند که هنر زیبا ترین دروغی ست که انسان در آن غنوده است و هر ضمیر روشنی اقرار می کند که اغلب سیاست، مذهب و و ایده های رهایی بخش انسانی چه در جامعه شناسی و چه در اقتصاداند که حقیقتی فضایی را چماقی کرده اند برای رسیدن به بهشتی موعود در زمین یا در آسمان. اما هنر نه طبقه می شناسد و نه قشر. تنها هنر است که می تواند فسیلی ترین مفاهیم را در خود تحلیل دهد و دریایی از عناصر ناهمگون بسازد. از این رو هنر، نشخوار کردن زندگی ست و کسانی که مفاهیم را قورت می دهند و نیز در حلق دیگران می تیاندند با هنر بیگانه اند. حال به اولین جمله باز می گردیم. آیا موسیقی ایرانی نشخوار کردن هستی را می شناسد؟

تاریخ موسیقی ما از افسانه هایی که مستشرقان برای مان نوشته اند تا به امروز و آنچه که می بینیم نشان می دهد که ما چانه ای قوی برای به چالش کشیدن هستی نداشتیم و همین خمودگی و رکود را می توان در اصوات و شکل فیزیکی سازهای ایرانی و آواز و دستگاه های موسیقی ایرانی نیز جست.

تبارشناسی این خمودگی را در حوزه های مختلف باید بازجست. ایرانیان کمتر از صد سال است که با ابتدایی ترین مفاهیم سیاست علمی آشنا شده اند و جالب است که وارد کنندگان همین اطلاعات اولیه در ایران به نوعی منفورترین شخصیت های سیاسی هستند. جز این سراسر تاریخ ما توحشی سیاسی بوده است. این ابلهانه است اگر تصور کنیم که خفقان می تواند استعداد ها را شکوفا کند. البته در هر دوره ای با هر شکلی از حکومت می توان از نوابغی عصیانگر نام برد که شکل سیاسی و اجتماعی زمان خویش را به چالش کشیده باشند. اما با خفقان هیچگاه نمی توان انتظار داشت که مدنیت فلسفه و هنر در جامعه نهادینه شود. در ایران سیاست در همه حال فلسفه و هنر را به بند کشیده است و این دو تنها جایی مجال حضور یافته اند که تأییدگر و جیره بگیر بوده باشند و از همین رو فلسفه در ایران شکل منحط آن چیزی ست که از فلسفه یونانیان پس از سقراط آموخته شد، تنها برای تبیین و

بیسابقه در جامعه بشری می دانند. به نوعی این تحول را نشانه به وجود آمدن امکان واقعی برای تحقق دموکراسی جهانی قلمداد می کنند. در این بحث به نظر می آید که نویسندگان، روندهای واقعی و محتمل در جهت زوال مقوله دهقان را تعمیم یافته تر و فوری تر از آنچه واقعاً جریان دارد می بینند. در نتیجه نمی توانند شکل گیری، جریان یابی و تقویت گرایش ها و خواسته های گوناگون طبقاتی در دل مبارزات به ظاهر "همگانی" جمع انبوه را ببینند. درون این جمع، طبقات و قشرهای مختلف کماکان حضور دارند و مبارزه طبقاتی در درون این جمع جاری است و کماکان مسأله دموکراسی و دگرگونی را در قالب مفاهیم متفاوت و راه ها و برنامه های متضاد مطرح می کند.

فصل آخر کتاب به مسأله دموکراسی در عصر حاضر و ساز و کارهای آن می پردازد. این بخش در واقع نفی اشکال قدیمی تشکل (مشخصاً حزب و سلسله مراتب و مقوله رهبری کننده و رهبری شونده) و جایگزینی شبکه های متشکل از افراد خودمختار به جای آن است، مقاومت و نافرمانی مدنی و اشکال اشغال و خودگردانی کارخانه ای و منطقه ای (مثل چیاپاس) غیره به جای جنگ مسلحانه. علیرغم اینکه نگری و هارت در ابتدای کتاب به خوانندگان گوشزد کرده بودند که از ما پاسخ به سوال چه باید کرد را طلب نکنید، اما در این بخش از کتاب، جهت گیری و تا حدودی راه های سیاسی مطلوب خود در شرایط حاضر را جلو می گذارند. نگری و هارت، برای پدیده نوظهوری که به ما معرفی کرده اند، پیشنهادی بیشتر از جنبش ها و مقاومت ها و نافرمانی های مدنی موجود (در جنبش کارگری و جنبش های ضدجنگ و ضدگلوبالیزاسیون کشورهای امپریالیستی، جنبش های دموکراسی خواهانه و حق طلبانه تهیدستان شهر، روستا، زنان، روشنفکران و هنرمندان دگراندیش در کشورهای عقب مانده) ندارند. در کتاب آنان، حزب پیشاهنگ انقلابی به عنوان ابزار کسب قدرت سیاسی و رهبری جامعه نوین به سوی کمونیسم جهانی، پدیده ای ارتجاعی و مربوط به گذشته معرفی شده است. کمونیسم به دموکراسی گسترده کاهش داده شده است. ضرورت قهر انقلابی، نفی شده یا به شکل های رزمنده مبارزات اتحادیه و حق طلبانه اقتصادی - اجتماعی تقلیل داده شده است.

خلاصه کنیم، "جمع انبوه" نکات مهم و جالبی برای فکر و کنکاش در بر دارد. همین مسأله، آن را به یک کتاب خواندنی - شایسته خواندن و به بحث گذاشتن - تبدیل کرده است. در عین حال، خون رفرمیسم در شریان های کتاب جاری است که این نیز نیازمند بررسی و نقد عمیق است. ■

... ادامه از صفحه 15:

1- امروز در شرایطی که حکومتی با مشخصه هایی مخصوص به خود و البته مشترک با نظام های غیردموکراتیک بر ایران حکومت می کند، آیا ضرورتی دارد که ما درباره ی هنر، و اختصاصاً موسیقی و ترانه بحث کنیم؟

2- آیا زمان آن رسیده است که ایرانیان، از طبقات و اقشار مختلف به بازنگری در آنچه که از فرهنگ و هنر به آنها به ارث رسیده است بپردازند؟

3- آیا می توان معتقد بود که هنر توانایی تغییر جهان را دارد؟

4- آیا آن کسانی که داعیه ی روشنفکری دارند، می توانند با هنر ساختارشکن که به ملیت، مذهب و سیاست می تازد کنار بیایند؟

ادامه دارد...

در این بحث شرکت کنید و نظرات خود را برای ما ارسال دارید.  
بذر





فین عفت نه اوما و جوهش  
عمو دایزن الیمشک و جوهش  
عرب و لاد هارن پوز و جوت  
کارگران عفت نه  
مکنه با تکینه و کنن با رازی  
رنگر کارگر قهه

استفاده می شده است، اما اینکه آیا موسیقی قسمتی از زندگی روزمره ی مردم بوده است، اطلاع چندانی در دست نیست. اشیا بازمانده از دوره ی ساسانیان، زنان و مردان خنیاگر و رقصنده ای را نشان می دهد که عموماً در حضور شاه هستند. اسامی تعدادی از این موسیقیدانان به همراه داستان هایی افسانه ای از آنها به جای مانده است که عموماً از نوازندگان دربار بوده اند. جالب است که کمتر به حضور این اشخاص در میان مردم اشاره شده است. در صورتی که یقیناً موسیقی جدای از شکل حکومتی اش در بین مردم رواج داشته است. آنچه که امروز ما به عنوان موسیقی اقوام مختلف ایرانی می شناسیم به نوعی

روایت خواست هنری عامه ی مردم، جدای از چهارچوب های حکومت های مسلط بر ایران در گذشته است. اگر زمانی در ایران پیش از اسلام احتمال شنیدن آوازی و دیدن رقصی وجود داشت پس از حمله ی اعراب این امکان به شدت محدود شد. آثار این محدودیت ها در کنار اوضاع اسفبار سیاسی و اجتماعی در طول چند قرن چنان در بطن جامعه نفوذ کرد که دیگر بخشی از رفتار فرهنگی ایرانیان شد. از این رو ناگزیراً برای شناسایی خواست های هنری و غریزی عوام، باید ترانه های فولک ایرانی را بازخوانی کرد. با این حال این روستاییان بودند که از رقص و آواز پاسداری کردند. آنجا که آزادانه و بدون پرده پوشی از خواست های جنسی خود و دغدغه های پیرامون آن سخن می گویند. مردم و هنرمندان بی نام و نشان شان، نیاز های اجتماعی و خصوصی انسان را بی تکلف بیان می کردند. از این جهت موسیقی اقوام مختلف در سراسر جهان شباهت هایی شگرف با یکدیگر دارند. با این حال موسیقی فولک روستایی و شهری ایرانی به دلایلی متعدد نتوانست، همچون بلوز و یا فلانکو و بسیاری از شاخه های جغرافیایی موسیقی خود را تثبیت کند و به نتیجه ای پر بار برسد. وقتی حجم نگارش دایرةالمعارف موسیقی مقامی ایران توسط "حمیدرضا اردلان" به بیست و پنج جلد برسد، براحتی می توان حدس زد که موسیقی اقوام محلی ایران از چه پتانسیل بالایی برای رشد و نمو برخوردار بوده است. ولی به دلیل عدم توجه حکومت ها، عدم ترویج میان عموم مردم، عدم تحقیق و بررسی دانشگاهی، دور بودن نوازندگان و موسیقیدانان از شرایط متغییر محیط و هماهنگی با شرایط روز جامعه، عدم نوآوری هنری و بسنده کردن به تکرار مکررات و بسیاری دیگر از دلایل فنی پیرامون سازهای محلی، در نهایت در روستا، موضوعی می شود برای مشتاقان باستان شناسی موسیقی و در شهر با چند دیگر دینی سقوطی به موسیقی کلاه مخملی و از این دست می رسد. من در این نوشته ها سعی دارم در جهت تأویل مبحث اعتراض و عصیان به موسیقی ایرانی و مشخصاً موسیقی آوازی و ترانه هایش جدای از تقسیم بندی های رایج بپردازم. در این نوشته ها از هنرمندان و گروه های ایرانی پیش و پس از انقلاب 57 بدون توجه به تقدّم یا تأخر زمانی و تنها بر اساس نیاز موضوعی صحبت خواهد شد. پر واضح است که در اینگونه مباحث مؤلف باید در حد توان خویش از سلاقی شخصی، در برابر کنکاش و بررسی بی طرفانه چشم پوشی کند. ما تا به امروز نشان داده ایم که به شدت با خودمان تعارف داریم. آنچه را که به ما آموخته اند، بی کم و کاست در مغز خود ضبط کرده ایم و اگر گاهی هوای شوریدن به سرمان زده است، بیشتر به گله های پشت پرده شبیه بوده است. بخش اول این سری نوشته ها را با چند سؤال اساسی به پایان می بریم تا بستری باشد برای ادامه ی بحث.

ادامه در صفحه 14 ....

عقلایی کردن مذهب با خطوطی مشخص از پیش فرض های ثابت دینی.

ما هیچگاه با فلسفه همچون روشی که قرار است جهان را به چالش بگیرد، روبرو نبوده ایم و به همین دلیل دشوار می توانیم معنای روشنگری و روشن فکری را نزد ایرانیان تعریف کنیم. روشنگری به تعبیر کانت "خروج از نابالگی ست به تقصیر خویشتن خود" است که این تقصیر ناشی از کمبود فهم نیست، بلکه ریشه در کمبود شهامت دارد. رفتار اجتماعی انسانها مجموعه ای از ترس های بالقوه است که با توجه به شرایط خاص اجتماعی که در آن زندگی می کنند و بر اساس ریشه های تاریخی و فرهنگی شان شکل می گیرد و عمل می کند. کار فلسفه آماده کردن انسان در برابر شرایط غیرقابل پیش بینی است. شرایطی که یک سویی متصل به تاریخ در مقام گذشته ای چند وجهی و در حال "شدن" و سوی دیگرش به آینده ای در حال وقوع است. در این میان هنر گستره ای را می سازد تا انسان در مقام یک "شونده" سنگینی این انتقال پی در پی و ناگسستگی را تاب بیاورد. پس در هم آمیختگی هنر و فلسفه آنچنان است که هر دو در مقامی مشترک به عنوان تثبیت کننده و انکار کننده در فراشدی زمانی اما با روشی متفاوت و شکلی دیگرگونه انسان را متوجه ی من خویش، و آن "من" را، دچار کلیتی جهان گستر، و در نهایت او را در مقام شناسنده و جهان اطراف اش را به عنوان چیزی قابل شناسایی تثبیت می کند و در عین حال او را برای خواست آنچه که ندارد و انکار آنچه که به او به عنوان قسمتی از "بودن" اش تحمیل شده است، می شوراند. هنری که با فلسفه در هم آمیخته نباشد ناگزیر است که خود در مقام تأیید کننده و تثبیت کننده معنای بودن برآید و همین تعابیر هم، مسخ در آن شکل هنجارگریزش شده و تنها خمودگی و در نهایت شکایتی نفسمرده و در شکل مشخص اش آفریننده ی مرثیه است.

این تنها مختصری از کلیت ارتباط سیاست هنر و فلسفه است. حال می توان تصور کرد که حوزه هایی چون جامعه شناسی، روان شناسی، تاریخ، مذهب و شرایط جغرافیایی چه تأثیرات شگرفی می توانند در شکل گیری رفتار هنری مؤلفان یک سرزمین و مخاطبان اش داشته باشند. ایران سرزمینی ست که سراسر تاریخ اش از جنگ های داخلی و خارجی و ویرانی و قتل عام و نسل کشی قومی و مذهبی پوشیده شده است. پس نمی توان براحتی از هنر ایرانی و مشخصاً موسیقی ایرانی بدون در نظر گرفتن دگر دینی جامعه ایرانی در طول تاریخ سخن گفت.

انسان ها یقیناً اولین ساز تاریخ را اختراع نکردند، زیرا آن را در بدن خود داشتند و تنها کافی بود که از صاحبان اصلی زمین یعنی حیوانات در بکار بردن آن تقلید کنند. حیوانات به طور طبیعی از حنجره ی خود در دو مورد یعنی برای جذب و تحریک جنسی جنس مخالف و نیز در هنگام نزاع استفاده می کنند. اما ما حیواناتی را می بینیم که در حالت عادی نیز از خود اصواتی را خارج می کنند. گویی از آواز خود لذت می برند و اگر یک قناری در قفس بخواند شاعرانه است بپنداریم که فریاد رهایی خویش را آواز می کند. انسان ها این دو دلیل برای موسیقی (سکس و حماسه) را از حیوانات آموختند و سپس با اختراع مذهب آن را به انحراف کشاندند. تفاوت جوامع مدرن و پسامدرن با جوامع عقب مانده دقیقاً از همینجا نشأت می گیرد که آنها با درک معنای "لذت"، موسیقی را با خواست های طبیعی خود شناختند و تلاش کردند که به مفهوم غریزی هنر نزدیک شوند. ولی جوامعی که درگیر سنت های ملی-مذهبی بودند از موسیقی تنها به عنوان ابزاری جهت ارضای خواست های اختراعی غیرطبیعی و جهت دار خویش استفاده کردند و می کنند.

آثار باستان شناسی شده ی ایرانی حاکی از آن است که موسیقی و نوازندگان و خنیاگرانش حداقل در بخشی از جامعه باستانی ایران حضور داشته اند. اما چگونگی این بودن به دلیل کمبود منابع قابل مطالعه بیشتر به حدسیات نزدیک است. یقیناً از موسیقی در جنگ ها و دربار پادشاهان و مراسم مذهبی روحانیان

# سایه سنگین مواد مخدر بر زندانهای ایران

عابد توانچه

<http://jafk.blogfa.com/page/abed-t.aspx>

فضای عمومی زندان، قوانین زندان، رفتار زندانبان با زندانی، ارتباط زندانبان با یکدیگر و در یک کلام همه چیز در زندان زیر سایه ی سنگین موادمخدر قرار دارد. پول هنگفتی که از طریق قاچاق مواد مخدر به داخل زندان حاصل می شود بسیاری از قوانین نانوشته ی زندان را وضع می کند. بسیاری از درگیریها بین زندانبان به دلیل مسائل مربوط به موادمخدر روی می دهد. خوب بودن یا بد بودن غیرعادی رفتار زندانبان با یک زندانی به احتمال قریب به یقین به دلیل مناسبات ناشی از مواد مخدر است. انتصاب مدیران داخلی و گردش پُستهای کاری زندان بدون شک با تأثیرات جدی تجارت مواد مخدر در زندان در ارتباط است.

تریاک، هروئین و کراک سه ماده مخدر اصلی مورد مصرف در زندان است اما موادی مانند حشیش، شیشه، ترامادول و انواع قرصهای روانگردان نیز در زندان خرید و فروش و مصرف می شود. میزان مصرف مواد مخدر در زندانهای ایران متفاوت است و با قیمت این مواد در زندان رابطه ی عکس دارد. هرچه در زندانی قیمت مواد مخدر پایین تر باشد مصرف آن نیز بیشتر می شود و قیمت مواد مخدر در زندان به مقدار ورود آن به زندان بستگی دارد.

هرچه که زندانی بزرگتر باشد و تعداد کارکنان و زندانبانان بیشتری داشته باشد میزان ورود موادمخدر به آن بیشتر است و قیمت مواد مخدر در آن کمتر است. زندان اوین مصداق بارز این ادعاست که به دلیل تعدد تیمهای وارد کننده ی مواد مخدر و رقابت بین آنها موادمخدر در آن نسبت به بسیاری از زندانهای ایران بیشتر و ارزان تر یافت می شود. محیط اجتماعی منطقه ای که زندان در آن قرار دارد نیز بر مصرف مواد مخدر تأثیر دارد. در شهرهایی مانند بوشهر، اهواز، کرمان و ... موادمخدر بسیار بیشتر از سایر شهرها به زندان وارد می شود. موادمخدر از دو طریق وارد زندان می شود:

## الف: ده درصد از طریق زندانبان و نزدیکانشان

زندانبانی و بستگان درجه اول آنها از چهار طریق امکان ورود موادمخدر به داخل زندان را دارند که به شرح زیر است:

### 1. مرخصی

1-1 مرخصی؛ زندانبانی که از امکان مرخصی رفتن بهره مند هستند با جاساز کردن موادمخدر در بدن خود اقدام به ورود مواد مخدر به داخل زندان می کنند. جاساز موادمخدر در بدن به طرق گوناگونی انجام می شود که مهمترین آنها به شرح زیر است:

انباری: در این شیوه مقداری بین 50 گرم تا 2 کیلوگرم موادمخدر به شکل میله «آب بندی» \* شده و با کمک مواد روغنی از طریق سوراخ مقعد وارد فضای داخلی بدن می شود. این شیوه متداول ترین راه ورود مواد مخدر از طریق زندانبان به زندان است. مسئولین سازمان زندانها برای ممانعت از این کار بعد از بازگشت زندانی از مرخصی بین 3 تا 7 روز او را در قرنطینه ی زندان \* نگهداری می کنند. در صورتی که مأموران به زندانی ای مضمون شوند گاهی تا 20 روز نیز زندانی را در قرنطینه نگه می دارند. قرنطینه ی زندان بندی مجزا از زندان است که زندانبان و زندانبانان تماسی با افرادی که در آن نگهداری می شوند ندارند. زندانبان در بند قرنطینه اجازه ی کشیدن سیگار ندارند و بدون

اجازه و همراهی مسئول بند قرنطینه امکان رفتن به دستشویی را ندارند. قبل از ورود به بند قرنطینه لباسهای آنان به دقت بازرسی شده و تمام وسایل آنها گرفته می شود.

زندانی برای خلاص شدن از بند قرنطینه باید حداقل سه نوبت «تخلیه» بدهد. به زندانی بسته به حالت ظاهری و سابقه ای که دارد یک تا سه نوبت روغن کرچک می دهند تا هر آنچه که در سیستم گوارشی او وجود دارد خارج شود. در بند قرنطینه فقط یک عدد دستشویی وجود دارد که کف آن 20 تا 30 سانتیمتر از سطح زمین فاصله دارد و فاصله ی پایین درب دستشویی از کف دستشویی نیز 30 تا 40 سانتیمتر است. یکی از مأموران سادیسمی زندان یا یکی از زندانبان خودفروخته با گذاشتن صندلی مقابل درب دستشویی از فضای باز پایین درب اقدام به مشاهده ی عمل دفع زندانی می کنند تا اگر موادمخدر دفع شده از بدن زندانی در بین مدفوع او بود سریعاً آنرا برداشته و صورت جلسه کند و زندانی نیز به مقامات قضایی معرفی می شود. کسانی که در زندان اقدام به گرفتن تخلیه از زندانبان می کنند، منفورترین افراد در زندان هستند و برای آنکه مورد حمله ی سایر زندانبان قرار نگیرند محل خواب و زندگی آنها از سایر زندانبان جدا است.

زندانبان برای مقابله با ترفند «روغن کرچک» راهکارهای زیادی به کار می برند. یکی از آنها این است که با بریدن بیست سانتیمتر از یک لوله ی لاستیکی یا پلاستیکی توخالی، موادمخدر را در اطراف آن مهار کرده و آنرا وارد بدن خود می کنند. به این ترتیب در هنگام خوردن روغن کرچک و تخلیه دادن، مواد دفعی از سوراخ لوله عبور کرده و موادمخدر داخل بدن زندانی باقی می ماند. راه دوم این است که زندانی بعد از ورود به قرنطینه مانند همه ی زندانبان دیگر سریعاً به زیر پتو می رود (تقریباً همه ی زندانبان به محض ورود به قرنطینه می خوابند و تا لحظه ی مرخص شدن از بند قرنطینه به خواب خود ادامه می دهند!!!) و انگشتش را وارد بدن خود کرده و مواد مخدر را از بدن خارج می کند و زیر پتوی خود نگه می دارد و پس از دادن تخلیه دوباره آنرا زیر پتو وارد بدن خود می کند.

راهکارهای متعدد و خلاقانه ی دیگری هم از طرف زندانبان بکار گرفته می شود که به دلیل اینکه تا کنون لو نرفته و مسئولین سازمان زندانها از آن بی خبرند در اینجا نیز توضیح داده نمی شود.

در صورتی که مسئولین زندان به یک زندانی شک کنند که مواد مخدر در بدن خود حمل می کند از روشهای قرون وسطایی علیه آن زندانی استفاده می کنند تا موادمخدر را از بدن خود خارج کند و تحویل دهد. به این زندانبان به زور یک عدد گلوله (تیله) شیشه ای یا فلزی خورنده می شود و فقط وقتی او را از قرنطینه خارج می کنند که گلوله (تیله) را از پایین دفع کنند و تحویل بدهند. همچنین زندانبانان بر سر زندانی ریخته و به زور محلول پرمنگنات را به خورد زندانی می دهند تا به زندانی حالت توأماً استفراغ و اسهال دست بدهد. سپس او را به دستشویی یا حمام برده و شیلنگ آب گرم را به حلق زندانی فرو می کنند و آنقدر به او آب گرم می خوراندند که به صورت غیر ارادی بدن او اقدام به عمل دفع کند و موادمخدر از بدن او خارج شود.

2-1 معده؛ در این روش مقداری بین بیست تا 50 گرم موادمخدر در لایه های متعدد پلاستیک، شمع، کاندوم، کیسه فریز و ... قرار داده شده و با چسب برق و حرارت آب بندی شده می شود. سپس آنرا به عسل آغشته می کنند و می بلعند. بسته به توان فیزیکی زندانی و تجربه ی او تعداد این بسته ها می تواند بیشتر شود. راهکارهای مقابله ی زندان با این روش هم همانند روش بالا است.

3-1 سنگ - قلاب؛ سخت ترین و حرفه ای ترین روش حمل موادمخدر در بدن، روش «سنگ قلاب» است. اجرای این شیوه

لباسها و ... باز هم بعضی از بستگان زندانیان که خود سابقه دار هستند، موادمخدر را در این وسایل جاساز کرده و به دست زندانی می‌رسد.

### ب: نود درصد از طریق زندانبانان و مسئولین زندان



حجم اصلی موادمخدر از طریق مسئولان زندان به دست زندانیان می‌رسد. زندانبانان به دلیل پایین بودن حقوق دولتی و مسئولان بالاتر زندان برای به دست آوردن پول زیاد اقدام به قاچاق گسترده ی موادمخدر به زندان می‌کنند. هیچیک از زندانبانان و مأموران زندان هنگام

ورود و خروج بازرسی نمی‌شوند و آزادانه می‌توانند در محوطه ی داخلی زندان تردد کنند. 100% قرصهای روانگردان و قرصهایی نظیر متادون و ترامادول از طریق کامندان وارد زندان می‌شود. حداقل 90% کل موادمخدری که در زندان مصرف می‌شود از طریق زندانبانان و مسئولین زندان به راحتی آب خوردن وارد زندان می‌شود.

مصرف و خرید و فروش موادمخدر در زندان توسط زندانی «خلاف زندان»\* محسوب شده و به ازای هر گرم مواد مخدر یک سال به محکومیت زندانی افزوده می‌شود و به این مقدار یک تا دو سال زندان تنبیهی اضافه نیز افزوده می‌شود. موادی مانند هروئین و شیشه و کراک در صورتی که بیش از 20 تا 40 گرم باشد توسط دادگاه انقلاب با مجازات اعدام رو به رو می‌شود. زندانبانی که در رابطه با مصرف یا خرید و فروش مواد مخدر در زندان توسط مسئولین زندان دستگیر می‌شوند معمولاً توسط شورای طبقه بندی زندان برای یک ماه به سلول انفرادی\* فرستاده می‌شوند و اگر در حین بازداشت با مأمورین زد و خورد داشته باشند به شدت با کابل و شلاق کتک می‌خورند تا تنبیه شوند، اما کارمندان در صورت رو شدن فعالیت قاچاقشان برای یک تا دو سال به یک زندان دیگر انتقال داده می‌شوند و برخورد دیگری با آنها صورت نمی‌گیرد. درست به همین دلایل است که موادمخدر در زندان بسیار گرانتر از بیرون زندان فروخته می‌شود و مقادیر کلی موادمخدر توسط زندانبانان و مسئولین زندان به داخل زندان قاچاق می‌شود.

در بعضی از زندانها هر گرم تریاک که رایج ترین ماده ی مخدر مورد استعمال زندانهای ایران است به قیمت بیست هزار تومان یعنی بیش از 20 برابر قیمت آن در خارج از زندان فروخته می‌شود. یعنی 100 گرم تریاک 2 میلیون تومان و یک کیلوگرم از آن 20 میلیون تومان قیمت دارد. هر گرم هروئین 110 هزار تومان و هر گرم شیشه 165 هزار تومان خرید و فروش می‌شود. این ارقام به قدری وسوسه کننده است که هر زندانبان و مسئولی را برای بدست آوردن «پول راحت» تحریک می‌کند.

کارمندان سازمان زندانها معمولاً به صورت گروهی اقدام به قاچاق موادمخدر به داخل زندان می‌کنند تا جایگاه خود را محکم کنند. زندانبانان موادمخدر خود را در دستشویی، حمام، سالن ورزش و دیگر اماکن زندان به زندانیان قدیمی و مورد اعتماد خود می‌دهند تا برای آنها بفروشند و در این میان زندانی نیز به اندازه ی مصرف خود از مواد استفاده کرده و همیشه از حمایت زندانبانان برخوردار است.

در خرید عمده زندانیان با تلفن و یا در ملاقاتهای خود از بستگان خود می‌خواهند به شماره حساب شخص ثالثی پول واریز

از هر کسی ساخته نیست و فقط زندانی حرفه ای و خاص از آن استفاده می‌کنند. در این روش بین ده تا صد گرم موادمخدر پس از آب بندی شدن داخل یک بادکنک ضخیم قرار داده شده و سر آن گره زده می‌شود. یک نخ را به سر بادکنک گره می‌زنند و سر دیگر آنرا به یک مونجوق (یک مهره ی فوق العاده کوچک) می‌بندند. بادکنک توسط زندانی بلعیده می‌شود و مونجوقی که با نخ به بادکنک وصل است در یک عمل فوق العاده سریع و حرفه ای به داخل بینی کشیده می‌شود و گیر می‌کند. بادکنک از طریق این نخ در داخل معده زندانی معلق باقی می‌ماند و حتی با تخلیه دادن زندانی نیز دفع نمی‌شود.

مسئولان زندان برغم اطلاع از این حقه هیچ روشی برای تشخیص و مقابله با آن ندارند و فقط به این دلخوش هستند که تعداد اندکی از زندانیان توانایی و تخصص لازم برای اجرای آنرا دارند. **4-1 دماغی؛** از این روش بیشتر برای ورود هروئین و موادمخدر نرم استفاده می‌شود. مقداری ماده ی مخدر را در یک آب بندی بسیار نرم قرار می‌دهند و آنرا با فشار به داخل بینی خود می‌کشند. موادی که از این طریق این روش وارد زندان می‌شود بیشتر برای مصرف زندانی در همان قرنطینه است.

**5-1 حلقی؛** در این روش سه تا پنج گرم ماده ی مخدر آب بندی شده و توسط زندانی تا گلو پایین داده می‌شود اما از بلعیدن آن جلوگیری می‌کند. این روش نمی‌تواند طولانی مدت باشد و بیشتر برای مصرف مواد در خود قرنطینه استفاده می‌شود. تعدادی از زندانیان که به دادگاه می‌روند هم از این روش برای ورود مواد به زندان استفاده می‌کنند.

**6-1 زیر پوستی؛** در این روش زندانبانان قدیمی و حرفه ای با تیغ جراحی اقدام به جدا کردن پوست بعضی از نقاط بدن خود (مانند باسن، زیر بغل و ...) و ایجاد یک فضای جیب مانند می‌کنند و با تخت کردن ماده ی مخدر آنرا زیر پوست خود جاسازی می‌کنند. معمولاً زندانبانان فربه می‌توانند به راحتی از این شیوه استفاده کنند.

### 2. ملاقات حضوری و دادگاه

زندانی در مواقعی که به ملاقات حضوری یا دادگاه می‌رود با بستگان خود ارتباط برقرار می‌کند. بعضی از خانواده ها به رقم بازرسیهای دقیق، با خود مقداری موادمخدر به داخل زندان می‌آورند و با وجود حضور و نظارت مأموران در طول ملاقات حضوری و یا دادگاه در همان دیدار کوتاه به زندانی می‌دهند. زندانی نیز سریع آنرا می‌بلعد و چون زندانی بعد از دادگاه و یا ملاقات حضوری به بند قرنطینه نمی‌رود، به راحتی آنرا با خود به داخل زندان می‌آورد.

### 3. ملاقات شرعی

این شیوه یکی از کثیف ترین راه های ورود موادمخدر به داخل زندان است. متأسفانه به دلیل بیماریهای جنسیتی جامعه ایران موادمخدری که از این طریق وارد زندان می‌شود، قیمت بالاتری دارد! طبق قوانین اسلامی زندانیان متأهل اجازه دارند یک بار در ماه به مدت 12 ساعت با همسران خود به صورت خصوصی ملاقات داشته باشند. برای اینکار در زندانها اتاق یا سوئیت های کوچکی در نظر گرفته شده است. همسران زندانیان معتاد به دلیل ترس و یا دلسوزی تسلیم فشارهای شوهران خود شده و با جاساز کردن مواد مخدر در آلت جنسی خود در طول ملاقات شرعی در داخل زندان آنرا از بدن خود خارج می‌کنند. زندانی مواد را در بدن خود جاسازی کرده و از آنجا که بعد از ملاقات شرعی فقط 12 ساعت در قرنطینه نگهداری می‌شوند به راحتی آنرا وارد زندان می‌کند.

### 4. البسه و لوازم ارسالی از خانواده

بستگان درجه یک زندانی حق دارند برای زندانی لباس، پتو، فلاسک و اشیاء این چنینی تهیه کرده و به مقامات زندان تحویل دهند. برغم بازرسی های شدید و باز کردن وسایل و پاره کردن



# دولت

بخش دوم

لنین

ترجمه: جواد شمس

برگرفته از سایت کمونیست های انقلابی:

[www.k-en.com](http://www.k-en.com)

بدون درک علمی و صحیح از نقش و ماهیت دولت و نحوه عملکرد آن، امکان شرکت آگاهانه در مبارزه سیاسی و بطور کلی مبارزه طبقاتی نیست. مقوله دولت یکی از پایه ای ترین مقولات اجتماعی بوده و جایگاه ویژه ای در تئوری مارکسیستی دارد. برای نخستین بار این مارکس و انگلس بودند که درک علمی، صحیح و همه جانبه ای از دولت ارائه داده اند. لنین با تکیه به آموزه های اساسی آنها کتاب "دولت و انقلاب" را نوشت. این اثر تئوریک که طی ماههای اوت تا سپتامبر 1917 نگاشته شده بود، نقش تعیین کننده ای در پیروزی انقلاب اکبر داشت. بدون درک تئوریک صحیح و روشن از این مسأله حیاتی انقلاب، و بدون تصفیه حساب با درکهای نادرست و غیر علمی رایج در این زمینه لنین قادر به هدایت آن انقلاب تاریخساز نبود. از اینرو مطالعه کتاب دولت و انقلاب برای هر کسی که خواهان آزادی و رهایی و کشف حقیقت است ضروری می باشد.

از چند ماه گذشته تا کنون، بسیاری از مردم بارها با واژه دولت برخورد کرده اند. شرایط کنونی باعث شد که مسأله دولت و سرنوشت آن در ایران بار دیگر به خیابانها کشانده شود. بسیاری با این مسأله روبرو شدند که این دولت بد است و مردم به دولت یا قدرت جدیدی نیاز دارند. دولتی یا قدرتی که باید متفاوت باشد.

داشتن درک تئوریک صحیح از مسأله دولت از اهمیت زیادی برخوردار است. بدون درک صحیح از این مسأله نمی توان دوستان و دشمنان انقلاب و مردم را روشن کرد. بسیاری به غلط فکر می کنند که با رفتن آدمهای قبلی و آمدن آدمهای جدید و جابجایی در رأس قدرت مشکلات جامعه حل و برطرف خواهد شد. این درک غلط همواره موجب دنباله روی و امید بستن به افرادی خواهد شد که شیدانه به مردم وعده های دروغین می دهند. در چنین شرایطی بیش از هر زمانی مهم است که مردم بدانند که ماشین دولتی چیست؟ دولت از چه ساختارهایی برخوردار است؟ چگونه کار می کند؟ نقاط ضعف آن چیست؟ چرا دولت منعکس کننده روابط اقتصادی-اجتماعی حاکم بر جامعه است؟ چرا از آن روابط حفاظت می کند و به باز تولید فعالانه آن روابط یاری می رساند؟ روابطی که بیان سلطه طبقه حاکم بر طبقات محکوم است و چرا بدون تغییر اساسی این روابط - نه صرفاً با نشستن گروهی جدید بر مسند قدرت- هیچ مشکلی از مشکلات اساسی جامعه حل نخواهد شد؟

ما برای دامن زدن به بحث بیشتر در این زمینه سخنرانی لنین در مورد دولت را در اختیار خوانندگان بدر قرار می دهیم. ویژگی این سخنرانی سادگی و موجز بودن تزه های لنین در مورد دولت است. تزهایی که لنین در کتاب دولت و انقلاب آنها را توضیح داده بود.

بدر

★★★★★★★★

سخنرانی لنین در مورد دولت

این سخنرانی در 11 ژوئیه 1919 در دانشگاه اسوردلف ایراد شد؛ و اولین بار در 18 ژانویه 1929 در روزنامه پروادا چاپ گردید.

کنند و کارمندان زندان بعد از تأیید واریز پول اقدام به تحویل موادمخدر به زندانی می کنند.

در موارد جزئی زندانیان به دلیل نبودن پول در زندان (هر زندانی یک عدد کارت اعتباری داخلی به نام «تمین کارت» دارد که با آن از فروشگاه های زندان خرید و فروش می کند) از کارت تلفن، سیگار و... برای داد و ستد (زد و بند) موادمخدر استفاده می کنند.

به رقم مراقبت های 24 ساعته و تعدد دوربینهای مدار بسته و دوربینهای دویا (مخبران) زندانیان همیشه یک قدم از قانون جلوتر بوده و به دلیل دست داشتن مسئولین زندان در قاچاق موادمخدر با حمایت مردان قانون دست به قانون شکنی می زنند. مسئولان دادستانی به خوبی از دست داشتن مأموران زندان در توزیع موادمخدر آگاه بوده و هر از گاهی با جابه جایی آنان سعی می کنند نظم کاری آنها را به هم بزنند که این شیوه ی مقابله ی بسیار کودکانه ای در مقابل مافیای قدرتمند موادمخدر در زندانها است. به دلیل نبودن یا کمبود امکانات فرهنگی - تفریحی - آموزشی (کتابهای کتابخانه معمولاً کتابهای مذهبی هستند و فقط روزی 2 ساعت در 5 روز از هفته امکان استفاده از سالن ورزش وجود دارد)، قرار بازداشت های موقت طولانی و طولانی بودن زمان رسیدگی به پرونده ها، صدور احکام فله ای زندان و طولی المدت بودن احکام زندان، حمایت نشدن خانواده ی زندانیان (به خصوص زندانیان متأهل)، رفتار بد مسئولان زندان، عدم فعالیت جدی و تأثیرگذار واحد مددکاری زندان و نمایشی بودن این واحد محروم بودن بسیاری از زندانیان از امکان مرخصی و ده ها دلیل دیگر؛ زیر این فشار خرد کننده زندانیان چاره ای جز پناه بردن به موادمخدر برای رهایی از فشار های روحی و روانی ندارند. در زندان تفریحی به جز سیگار کشیدن، چای خوردن، دروغ گفتن، مصرف موادمخدر، قمار و لواط وجود ندارد و مصرف موادمخدر سالم ترین تفریح بعد از چای خوردن و سیگار کشیدن است. ■

## توضیحات:

\* آب بندی: برای آنکه موادمخدر با بزاق، اسید معده و مدفوع بدن آغشته نشود، همیشه باید در لایه های عایق چنان پیچیده شود که امکان نفوذ آب و دیگر مواد به آن امکان پذیر نباشد. معمولاً از کیسه های فریزر و کاندوم برای عایق کردن مواد مخدر استفاده می کنند و با پلاستیک و چسب برق آنها محکم می پوشانند تا بتوانند آنها را بالا آورده یا دفع کنند و پس از باز کردن بسته بندی، خشک و قابل استفاده باشد.

\*\* قرنطینه: بندی مجزا از بندهای عمومی زندان که زندانی بعد از هر خروجی از کلید (آخرین مرز فضای داخلی زندان) باید برای اطمینان از به همراه نداشتن موادمخدر مدتی را در آنجا سپری کند و تخلیه بدهد. حمام رفتن، سیگار کشیدن، تلفن زدن، همراه داشتن وسیله و تقریباً هر کاری به جز خوابیدن در قرنطینه ممنوع است. در مواردی که مسئولان زندان قصد فشار به یک زندانی سیاسی را داشته باشند یا بخواهند زندانی سیاسی را از فضای عمومی زندان جدا کنند، او را به قرنطینه تبعید می کنند.

بند قرنطینه به دلیل خمار بودن بسیاری از زندانیان و نیز خوراندن روغن کرچک به زندانیان معمولاً بسیار کثیف و متعفن است چرا که زندانیان مدام در آن با تلاطم دستگاه گوارش روبه رو هستند و تقریباً هر روز تعدادی در بند قرنطینه خود را خراب می کنند به این دلیل تمام ظرفها، موکتها، پتوها و... به شدت آلوده است.

\*\*\* خلاف زندان: وقتی کسی یک زندانی محسوب بشود (حتی اگر در مرخصی باشد) تخلف او از قانون خلاف زندان محسوب می شود و آشد مجازات ممکنه برای او در نظر گرفته می شود. به دلیل اینکه جرم در زمان زندانی بودن فرد صورت گرفته است احکام خلاف زندان شامل هیچگونه تخفیف، عفو و بخششی نمی شود.

\*\*\*\* سلول انفرادی: سلول های انفرادی بندها و بازداشتگاه های غیرامنیتی از نظر پارامترهای بهداشتی فقط و فقط یک تعبیر حقیقی و درست دارد: سگدانی



(سرف ها) و مالکان - بالا گرفت

و بُعدی وسیع یافت و تبدیل به جنگی داخلی بین دهقانان و مالکان گردید. همه شما با مثالهای مشابه از قیامهای پی در پی دهقانان بر علیه مالکان فئودال در روسیه آشنا هستید.

مالکان فئودال برای حفظ نقش و قدرتشان مجبور به داشتن دستگاهی که توسط آن بتوانند تعداد زیادی از مردم را تحت انقیاد خود

متحد کرده و وادار به اطاعت از قوانین خاصی بنمایند، بودند و تمامی این قوانین اساساً به یک منظور بود: ابقاء قدرت مالکان بر دهقانان سرف؛ و این همان دولت فئودالی بود که برای مثال، در روسیه یا در کشورهای کاملاً عقب افتاده آسیایی (جایی که فئودالیزم تا به امروز متداول است) شکلش فرق می کرد: یا جمهوری بود و یا سلطنتی. وقتی که دولت سلطنتی بود، حکمرانی یک فرد به رسمیت شناخته می شد و هنگامی که جمهوری بود، شرکت نمایندگان انتخابی جامعه مالکان به رسمیت شناخته می شد. جامعه فئودالی نمایشگر تقسیم طبقاتی بود که تحت آن اکثریت قریب به اتفاق - یعنی دهقانان سرف - کاملاً به انقیاد اقلیتی ناچیز - یعنی مالکان زمین - درمی آمدند.

توسعه تجارت و رشد مبادله کالا، موجب پیدایش طبقه جدید - یعنی سرمایه دار - گردید. سرمایه به این صورت در اواخر قرون وسطی، هنگامی که کشف آمریکا موجب رشد خارق العاده تجارت گردید، مقدار فلزات گرانبها افزایش یافت، نقره و طلا وسایل مبادله گردیدند، وقتی که گردش پول این امکان را به وجود آورد که افرادی مالک ثروت سرشاری گردند، شکل گرفت. نقره و طلا به عنوان ثروت در تمام جهان شناخته شدند. قدرت اقتصادی مالکان رو به افول گذاشت و قدرت طبقه جدید - نمایندگان سرمایه - توسعه یافت. ساختار جدید جامعه این چنین می نمود که تمام اتباع یک کشور با هم برابرند. تقسیم بندی قدیمی برده دار و برده ناپدید شد، همه در مقابل قانون یکسان به حساب می آمدند، بدون در نظر گرفتن اینکه هرکس چقدر سرمایه داشت، خواه این افراد مالکان خصوصی زمین بودند، خواه افراد فقیری که بجز نیروی کارشان چیزی در اختیار نداشتند. همگی در مقابل قانون یکسان بودند. قانون از همه به یک شکل حمایت می کند، قانون از دارایی ثروتمندان، در مقابل توده هایی که بجز نیروی کار خود مالک چیز دیگری نیستند و رفته رفته به سوی فقر و نابودی گام برمی دارند و به پروتاریا تبدیل می شوند، حمایت می کند. این چنین است جامعه سرمایه داری.

اینجا نمی توانم وارد جزئیات در مورد این مسأله بشوم. شما به هنگام بحث درباره برنامه حزب دوباره به این مسأله بازخواهید گشت، آنگاه تعریف جامعه سرمایه داری را خواهید شنید. جامعه ای که در بالا ذکر شد، بر علیه سرواژ و سیستم فئودالی در زیر شعار آزادی پیش می رفت. ولی این آزادی مختص صاحبان املاک بود؛ و هنگامی که فئودالیزم در هم فرو ریخت، که در اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم بود (در روسیه دیرتر از کشورهای دیگر، یعنی در سال 1861، اتفاق افتاد) دولت سرمایه داری جایگزین آن یعنی دولت فئودالی گردید، که شعارش آزادی برای همه می باشد و چنین وانمود می کند که این دولت بر خواست همه استوار است و ماهیت طبقاتی را انکار می نماید. و اینجا بود که نبردی بین سوسیالیستها که برای آزادی همه افراد بشر می جنگند و دولت سرمایه داری درگرفت، نبردی که در نتیجه آن اتحاد جماهیر شوروی به وجود آمد و این نبرد در تمامی جهان جریان دارد.

... قسمت دوم:

دولت دستگاهی است برای جور و تعدی یک طبقه به طبقه دیگر، دستگاهی است که به وسیله آن یک طبقه طبقات زیردست را مطیع خود می کند، این دستگاه انواع گوناگونی دارد. دولت برده داری می تواند به شکل سلطنتی، جمهوری اریستوکراتیک و یا حتی جمهوری دمکراتیک باشد. فی الواقع شکل دولت تغییرات زیادی کرد، ولی جوهر همه آنها یکی بود، بردگان از هیچ حقی برخوردار نبودند و طبقات تحت ستم را تشکیل می دادند، حتی جزو انسانها هم به حساب نمی آمدند. همین موضوع را نیز به وضوح در دولت فئودالی مشاهده می کنیم.

تغییر شکل استثمار، دولت برده داری را به دولت فئودالی تبدیل نمود. این دارای اهمیت بسیار بود. در جامعه برده داری برده از هیچ حقی برخوردار نبود و انسان محسوب نمی شد، در جامعه فئودالی زارع به زمین بسته بود. مهمترین وجه تمایز رعیت داری (سرواژ) این بود که رعایا (در آن زمان رعایا اکثریت جامعه را تشکیل می دادند، جمعیت شهری هنوز بسیار اندک بود) وابسته به زمین محسوب می شدند، این پایه اصلی رعیت داری (سرواژ) است. زارع می توانست تعداد معینی روز در سال را روی زمینی که از طرف مالک به او واگذار شده بود کار کند، در روزهای دیگر زارع سرف برای مالکش کار می کرد. جوهر این جامعه طبقاتی باقی ماند - جامعه بر استثمار طبقاتی پایه گذاری شده بود. فقط صاحبان زمین از حقوق اجتماعی برخوردار بودند، رعایا هیچ گونه حقوقی نداشتند. در عمل شرایط آنها با شرایط بردگان در دولت برده داری فرق چندانی نداشت. به هر حال، راه وسیع تری برای رهایی رعایا گشوده شد، چرا که رعیت به عنوان مایملک مستقیم زمین داران محسوب نمی گشت. او می توانست مقداری از وقت خود را روی زمین خودش کار کند و می توانست به اصطلاح تا حدی متعلق به خودش باشد. با امکانات وسیع تر برای توسعه مبادلات و روابط تجاری، سیستم فئودالی رفته رفته رو به افول گذاشت و افق رهایی دهقانان را بازرتر کرد. جامعه فئودالی همیشه از جامعه برده داری پیچیده تر بود. صنعت و تجارت توسعه بیشتری یافت، که حتی در آن روزگار منجر به سرمایه داری گشت. در قرون وسطی فئودالیزم مسلط و حکمفرما بود. در این هنگام نیز شکل دولت گوناگون بود و ما شاهد حکومت سلطنتی و جمهوری می باشیم، اگرچه حکومت نوع دوم یعنی جمهوری کمتر به چشم می خورد. اما در هر دو صورت مالک فئودال تنها حکمران محسوب می شد. رعایای سرف مطلقاً از هرگونه حقوق سیاسی محروم بودند.

نه تحت سلطه برده داری و نه در سیستم فئودالی یک اقلیت کوچک نمی توانست بدون اعمال زور اکثریت مردم را به انقیاد خود درآورد. تاریخ پر است از تلاشهای مداوم طبقات تحت ستم برای سرنگونی ستم. تاریخ برده داری شامل شواهدی از جنگهای آزادیبخش بر علیه بردگی که دهها سال به طول انجامید، می باشد. ضمناً نام «اسپارتاکیست» بدان سبب به وسیله حزب کمونیست آلمان، تنها حزب آلمانی که برای رهایی از یوغ سرمایه داری مبارزه می کند، اتخاذ گردیده است که اسپارتاکوس یکی از برجسته ترین قهرمانان شورش بردگان، که در حدود دو هزار سال پیش به وقوع پیوست، می باشد. برای سالهای زیاد امپراطوری روم که به نظر قادر مطلق می آمد و کاملاً بر برده داری استوار بود، متحمل ضربات و لطامات قیام همه گیر بردگان که تحت رهبری اسپارتاکوس متحد و مسلح گشته و ارتشی بزرگ را تشکیل داده بودند، گشت. ولی آنها بالاخره مغلوب گردیده و به وسیله برده داران دستگیر و شکنجه شدند. چنین جنگهای داخلی سراسر تاریخ جوامع طبقاتی را می پوشاند. مثالی که ذکر کردم یکی از بزرگترین جنگهای داخلی در دوران برده داری می باشد. دوران فئودالیزم نیز شاهد قیامهای مداوم دهقانان بوده است. برای مثال طی قرون وسطی در آلمان مبارزات بین دو طبقه - دهقانان

است) فکر می کنند که خود کاشف این اتهامند که بلشویکها آزادی و حکومت مردمی را نقض کرده اند، بطور مسخره ای در اشتباهند. این روزها یکایک ثروتمندترین روزنامه ها در ثروتمندترین کشورها که دهها میلیون برای پخش و توزیع آنها خرج می شود و دروغ پردازیهای سرمایه داران و سیاست امپریالیستها را در دهها میلیون نسخه انتشار می دهند، این بحث های ابتدایی و اتهامات را علیه بلشویسم تکرار می کنند که: آمریکا، انگلستان و سوئیس کشورهای پیشرفته ای هستند که براساس حکومتهایی مردم پسند پایه گذاری شده اند، درحالی که جمهوری بلشویکی دولت راهزنان است و از آزادی خبری نیست و اینکه بلشویکها ایده حکومت مردمی را نقض کرده اند و کارشان بدانجا کشیده است که حتی مجلس مؤسسان را نیز از هم پاشیده اند. این اتهامات وحشتناک برعلیه بلشویکها در سراسر دنیا تکرار می گردد و این اتهامات هستند که ما را مستقیماً به مسأله دولت باز می گردانند: دولت چیست؟ برای اینکه به ماهیت این اتهامات پی ببریم، برای اینکه این اتهامات را با برخوردی هوشمندانه بررسی کنیم، نباید که شناختمان را بر شایعات استوار نماییم بلکه می بایست عقیده ای راسخ، ایده ای صریح و روشن از دولت داشته باشیم. ما با انواع دولتهای سرمایه داری و تمام تئوریهایی که برای دفاع از آنان قبل از جنگ جهانی اول ساخته و پرداخته شده است روبرو هستیم. برای پاسخی صحیح به این مسأله (دولت) می بایستی که تمام این تئوریا و نظریه ها را با دیدی انتقادمیز بررسی نماییم.

قبلاً به شما توصیه کردم که برای درک بهتر مسأله دولت از کتاب انگلس: منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت کمک بگیرید. این کتاب گویای این نکته است که هر دولت که در آن زمین و ابزار تولید متعلق به مالکان خصوصی است و سرمایه در آن مسلط است، هرچند که دمکراتیک باشد یک دولت سرمایه داری است. دستگاهی است که توسط سرمایه داران برای منکوب کردن طبقه کارگر و دهقانان فقیر بکار می رود و حق رأی همگانی، مجلس مؤسسان و پارلمان صرفاً نوعی تعهدات کتبی هستند که در ماهیت واقعی امور تأثیری نمی گذارند.

اشکال تسلط دولت ممکن است گوناگون باشد. اعمال قدرت سرمایه بستگی به شکل های مختلف دارد، اما اساساً قدرت در دست سرمایه است. حتی اگر حق رأی و حقوقی دیگر وجود داشته و جمهوری دمکراتیک باشد، فی الواقع هرچه دمکراتیک تر باشد حکومت سرمایه داری خشن تر و سخت گیرتر است. یکی از دمکراتیک ترین جمهوریهای جهان ایالات متحده آمریکاست، با این وصف در هیچ کجا (و آنهایی که بعد از سالهای 1905 از آنجا دیدن کرده اند حتماً این مسأله را می دانند) قدرت سرمایه، قدرت یک مشت میلیونر، این چنان بر تمامی جامعه مستولی نیست و در هیچ کجا فساد و بی رحمی به اندازه آمریکا نمی باشد. وقتی که سرمایه به وجود آید، بر تمامی جامعه مسلط می گردد و هر گونه جمهوری دمکراتیک و حق رأی نمی تواند ماهیت آن را تغییر دهد.

جمهوری دمکراتیک و حق رأی همگانی پیشرفتهای بسیار بزرگی در مقایسه با فئودالیزم محسوب می شوند، بدان سبب که طبقه پرولتاریا را قادر به کسب اتحاد و همبستگی امروزی و ساختن صفوف منظم و استواری که در حال مقابله پیگیری با سرمایه باشند کرده است. هیچ گاه حقوقی حتی بطور تقریبی شبیه به این برای دهقانان سرف وجود نداشته است چه رسد به بردگان. همانطور که می دانیم بردگان شورش می کردند، قیام می کردند و جنگ داخلی به راه می انداختند، اما هرگز نتوانستند اکثریتی با آگاهی طبقاتی ایجاد کرده و حزبی را که بتواند مبارزه را رهبری کند به وجود بیاورند. آنان به وضوح قادر به درک اهدافشان نبودند و حتی در انقلابی ترین لحظات تاریخ بجز بازیچه ای در دست

برای درک این نبرد که اکنون برعلیه سرمایه جهانی آغاز گشته است، برای درک جوهر دولت سرمایه داری، باید بخاطر داشته باشیم که هنگامی که دولت سرمایه داری در مقابل دولت فئودالی پیشروی می کرد، با شعار آزادی وارد نبرد گردید. برانداختن فئودالیزم به معنی آزادی برای نمایندگان دولت سرمایه داری بود و به مقاصد آنها خدمت می کرد. تا آنجایی که سرواژ مضمحل می گشت و دهقانان این فرصت را به دست می آوردند که زمینهایی را که در ازاء پاداش و یا حقوق پرداخت نشده خریداری کرده بودند به مالکیت واقعی خود درآورند، نگرانی برای دولت وجود نداشت. دولت از دارایی، صرف نظر از منشأ آن حمایت می کرد، چرا که بر اساس مالکیت خصوصی بنا شده بود. دهقانان در همه دولتهای متمدن و نوین به مالکان خصوصی تبدیل شدند. حتی وقتی که صاحب زمین قسمتی از ملک خود را به دهقانان تسلیم می کرد دولت از مالکیت خصوصی حمایت می نمود و به مالکان با پرداختن پول در ازای زمینی که به دهقانان واگذار کرده بودند، غرامت می داد. بدین گونه دولت اظهار می داشت که از مالکیت خصوصی حمایت و پشتیبانی خواهد کرد. دولت حق مالکیت هر تاجر، هر کارخانه دار و هر صاحب صنعتی را به رسمیت شناخت؛ و این جامعه که بر اساس مالکیت خصوصی، قدرت سرمایه و در انقیاد درآوردن کارگر بی چیز و توده دهقانان فقیر استوار بود، اظهار می کرد که حکومتش بر آزادی بنا شده است. در نبرد با فئودالیزم به آزادی در مالکیت صحنه می گذاشت و بر خود می بالید و چنین وانمود می کرد که دولت طبقاتی از میان رفته است.

با این وصف دولت به صورت دستگاهی باقی ماند که برای در انقیاد درآوردن دهقانان فقیر و کارگران به سرمایه داران کمک می کرد، ولی در ظاهر شکلی آزاد داشت. حق رأی دادن را همگانی کرد و توسط قهرمانان، واعظان، محققان و فیلسوفانش اعلام می کرد که جامعه بی طبقه است. حتی همین حالا هم که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برعلیه دولت به نبرد برخاسته است، آنها ما را متهم به نقض آزادی و ساختن دولتی که بر زور استوار بوده و در آن گروهی به وسیله گروهی دیگر منکوب می شوند، می نماید، درحالیکه خودشان را دولتی دمکراتیک و مردم پسند جلوه می دهند؛ و حالا که انقلاب جهانی آغاز گردیده و در بعضی کشورها به پیروزی رسیده، هنگامی که مبارزه برعلیه سرمایه جهانی به صورتی حاد درآمده، مسأله دولت اهمیت بسیاری کسب کرده است و می توان گفت که به یکی از مهم ترین مسائل و محور اصلی کلیه مباحث و مجادلات سیاسی روز تبدیل گردیده است.

با در نظر گرفتن هریک از احزاب سیاسی در روسیه و یا در هر کدام از کشورهای متمدن تر از آن، خواهیم دید که تقریباً تمام مجادلات، مخالفت ها و نظریات سیاسی از مفهوم دولت سرچشمه می گیرند. آیا دولت در یک کشور سرمایه داری و یا در یک جمهوری دمکراتیک، بخصوص در کشوری مانند سوئیس و یا آمریکا که در میان آزادترین جمهوری های دمکراتیک می باشند، بیانگر اراده توده ها، مجموعه تصمیمات عمومی مردم و یا نمایانگر خواستهای ملی و نظایر آن می باشد؟ یا اینکه دولت در این کشورها همان دستگاهی است که سرمایه داران را قادر می سازد تا طبقه کارگر و دهقانان را به انقیاد خویش درآورند؟ این مسأله اساسی است که مرکز همه مجادلات سیاسی جهان می باشد. آنها درباره بلشویسم چه می گویند؟ مطبوعات سرمایه داری به بلشویکها فحاشی می کنند. شما حتی یک روزنامه نخواهید یافت که این اتهامات مبتذل، مبنی براینکه بلشویکها ناقض حکومت مردمی و آزادی می باشند را تکرار نکند. اگر منشویکها و اس آرهای ما از روی ساده دلی (شاید ساده دلی نباشد و یا شاید آنگونه ساده دلی باشد که به قول آن ضرب المثل از راهزنی هم بدتر



هر ماسکی که یک جمهوری بر چهره خود بزند، هر اندازه دمکراتیک هم که باشد، اگر یک جمهوری سرمایه دار بوده و حافظ مالکیت خصوصی زمین و کارخانه ها باشد، اگر سرمایه خصوصی همه جامعه را در «بردگی با حقوق» نگاه دارد، یعنی اگر این جمهوری آنچه را که ما در برنامه حزیمان و قانون اساسی شوری اعلام کرده ایم، به مرحله اجرا نگذارد، آنگاه این دولت فقط ابزاری است برای سرکوب عده ای از مردم به وسیله دیگران. و ما این ابزار را در دست آن طبقه ای که قرار است قدرت سرمایه را نابود کند، خواهیم گذارد. ما تمامی تعصبات قدیمی، که دولت را به معنای برابری همگانی می پندارند رد خواهیم کرد، چرا که آنها حيله ای بیش نیستند: تا زمانی که استثمار وجود دارد برابری همگانی نمی تواند وجود داشته باشد. مالک نمی تواند با یک کارگر مساوی باشد، یا یک انسان گرسنه با یک انسان سیر. این دستگاهی که دولت نام دارد و مردم از روی ترس های خرافی بدان سر تعظیم فرود می آورند، و این افسانه قدیمی را که دولت همانا حکومت همگانی است، باور می کردند، افسانه هایی که پرولتاریا آنها را دروغ های سرمایه داران می خواند، به وسیله طبقه کارگر در هم خواهند شکست. تا بدین جا سرمایه داران را از این دستگاه محروم و خود آن را در اختیار گرفته ایم. از این دستگاه همانند چماقی برای نابود کردن هرگونه استثمار استفاده خواهیم کرد؛ و وقتی دیگر امکانی برای استثمار در هیچ کجای دنیا وجود نداشت، وقتی که دیگر هیچ نشانی از مالکان و صاحبان کارخانه ها نبود و هنگامی که در یک جای دنیا یکی از پرخوری و دیگری از گرسنگی از پای درنیامد، فقط وقتی که دیگر امکان هیچ یک از این موارد وجود نداشت، آنگاه این دستگاه را به زباله دان تاریخ خواهیم سپرد. آن زمان است که دیگر نه دولت خواهد بود و نه استثمار. اینست نظر حزب کمونیست ما. امیدوارم که در سخنرانی های بعدی به این موضوع بازگردیم و مکرر به آن رجوع کنیم. ■

طبقات حاکمه چیزی بیش نبودند. جمهوری بورژوازی، پارلمان و حق رأی همگانی، همگی به منزله پیشرفتهای بزرگی از نقطه نظر تکامل جهانی جوامع به حساب می آیند. بشر به سوی سرمایه داری گام برداشت و این فقط سرمایه داری بود که با تلفیق با فرهنگ شهری، طبقه پرولتار تحت ستم را قادر به درک و آگاهی از طبقه خود کرده و جنبش جهانی طبقه کارگر را به وجود آورد، میلیونها کارگر در سراسر جهان در احزاب متشکل شدند، در احزاب سوسیالیست که آگاهانه توده ها را رهبری می کنند. بدون پارلمانتاریسم (حکومت پارلمانی) و بدون سیستم انتخاباتی، این پیشرفت طبقه کارگر غیرممکن بود. بدین سبب است که این مطالب در نظر توده کنیری از مردم اهمیتی چنین خاص کسب کرده اند. بدین علت است که تغییری بنیادی (رادیکال) تا این اندازه به نظر مردم دشوار جلوه می کند. این فقط ریاکاران متبحر، دانشمندان و کشیش ها نیستند که از این دروغ سرمایه داری که: دولت آزاد است و مأموریتش دفاع از منافع همگان است، حمایت و پشتیبانی می کنند، بلکه گروه کنیری از مردم نیز که گذار از جامعه قدیمی سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی را درک نمی کنند صادقانه به طرفداری از تعصبات گذشته برخاسته و از دولت حمایت می کنند. نه تنها آنان که مستقیماً به سرمایه داری وابسته هستند و زیر یوغ سرمایه داری زندگی می کنند و یا آنان که با رشوه توسط سرمایه خریداری شده اند (عده زیادی از همه اقشار، دانشمندان، هنرمندان، کشیش ها و غیره در خدمت سرمایه هستند) بلکه آنهایی هم که فقط تحت تأثیر تعصب آزادی بورژوازی می باشند، در سراسر دنیا برعلیه بلشویسم مسلح شده اند. این بدان سبب است که وقتی جمهوری شورایی به وجود آمد دروغ های سرمایه داری را رد کرد و علناً اعلام داشت: شما می گوید که دولتتان آزاد است، ولی در حقیقت دولت شما حتی اگر یک جمهوری دمکراتیک باشد، چیزی نیست بجز ابزاری که توسط سرمایه داران برای سرکوب کردن کارگران بکار می رود و هر چه دولتتان آزادتر باشد این حقیقت آشکارتر است. برای مثال از سوئیس در اروپا و ایالات متحده در قاره آمریکا می توان نام برد. در هیچ کجای دنیا سرمایه به این بی رحمی حکومت نمی کند و هیچ کجا به اندازه این کشورها (با وصف اینکه اینها جمهوریهای دمکراتیک هستند) این مسأله روشن و آشکار نیست، صرف نظر از اینکه چگونه این دولت ها را بزک کنند و علیرغم همه سر و صداهایی که درباره آزادی کارگر و برابری اتباع خود به راه می اندازند. حقیقت امر اینست که در سوئیس و آمریکا سرمایه فرمانروایی می کند و هر گونه کوششی از جانب کارگران در جهت بهبودی واقعی در شرایط زندگی شان، هر قدر هم که ناچیز باشد، بلافاصله منجر به جنگ داخلی می گردد. این کشورها دارای سربازان کمتر و ارتش منظم کوچکتری می باشند: سوئیس دارای جنگجویان شبه نظامی است و هر سوئیسی در خانه یک اسلحه دارد، درحالی که در آمریکا تا چندی پیش ارتش ثابتی وجود نداشت و بنابراین هر وقت اعتصابی رخ می داد، سرمایه داران عده ای را مسلح می کردند و با اجازه کردن یک دسته سرباز اعتصاب را سرکوب می نمودند. در هیچ کجای دیگر جنبش های کارگری با بیرحمی و خشونت که در سوئیس و آمریکا معمول است سرکوب نمی شوند و در هیچ کجای دیگر شدت تأثیر سرمایه تا حدی که در پارلمان این کشورها به چشم می خورد نمی باشد. قدرت سرمایه همه چیز است، بازار بورس همه چیز است، هنگامی که پارلمان و انتخابات دست نشانده و هم چون عروسک های خیمه شب بازی می باشند... ولی چشم و گوش کارگران هرچه بیشتر در حال باز شدن می باشد و ایده حکومت شورایی در سطحی هرچه وسیعتر گسترش می یابد، خصوصاً بعد از کشتار خونینی که اخیراً شاهد آن بودیم. لزوم جنگی بیرحمانه برعلیه سرمایه داران توسط طبقه کارگر هر روز روشن تر می گردد.



## تاریخچه 25 نوامبر 4 آذر روز جهانی

### مبارزه با خشونت علیه زنان

25 نوامبر سال 1960 در بخش شمالی "جمهوری دومینیکن"، جسد سه زن در کنار یک شیب عمیق پیدا شد. آنها سه خواهر به نامهای "پاتریا"، "میزروا" و "ماریا ترزا" میرابل بودند؛ که هر سه از مبارزین فعال در جنبش مبارزه مخفی علیه حکومت دیکتاتوری "رافائل ترونیلو" بودند. ترونیلو سعی کرد، آن حادثه را بعنوان یک تصادف خیابانی توجیه کند. اما به سرعت مشخص شد، که به هر سه خواهر پیش از قتلشان تجاوز شده است. قتل خواهران میرابل تبدیل به یک رسوایی آشکار در جمهوری دومینیکن شد و دلیلی محکمتر برای گسترش جنبش مبارزه برعلیه حکومت دیکتاتوری ترونیلو. خواهران میرابل به سمبل "مبارزه در راه آزادی" بدل شدند. در سال 1981، در "گردهمایی زنان آمریکای لاتین و جزایر کارائیب"، در "بوگوتا"ی کلمبیا، زنان روز 25 نوامبر را بعنوان "روز جهانی مبارزه با خشونت جنسی علیه زنان" برگزیدند. در 1999 این روز جهانی بوسیله سازمان ملل به رسمیت شناخته شد.

## صفحه خوانندگان



رژیم کودتا مانند همه رژیم‌های تازه روی کار آمده ضعیف است و یکی دو سالی نیاز دارد تا جان بگیرد علیرغم هارت و پورتش.

### اصلاح طلبان

هنوز مشغول داد و ستد با رژیم و قهرمان کردن افرادشان که زندانی شده‌اند. به مردم توصیه‌های جالبی می‌کنند که مثلاً اگر باتون خوردید طوری به زمین بیفتید که خونتان پوتینهای گاردی‌ها را گلگون نکند. آری یاران! اینانند رهبران آینده ما. طرفداران آنها فیتله بسیار کوتاهی دارند و لجشان می‌گیرد از این که توده‌های مردم یک صدا به ستایش آنها نمی‌پردازند. طرفدارانشان در همهجا حضور دارند.

### به پیشواز ۱۶ آذر بروید!

با استفاده از طرح ترافیک، یا پاشیدن میخهای سه گوش، استفاده از بمبهای تولید دود و صدا می‌توانید دشمن را هراسان کنید. با آتش برافروختن در دل کوهستانها و درجاهایی که نگهبانی کمتری دارد می‌توانید دشمن را به زانو درآورید، به یاد داشته باشید که دولت کودتا هنوز نوپا است و از هر اتفاق غیره عادی دست و پایش را گم خواهد کرد...

### اعلامیه‌ها را اختصاصی کنید!

برای هر گروهی می‌توانید اعلامیه مخصوص به آن درست کنید و مسائل اجتماعی و اقتصادی کشور را که به آنها مربوط می‌شود، شرح دهید. این دولت ضعیف‌های فراوان دارد از آن استفاده کنید. اطلاع رسانی و افشاگری اگر به گستردگی انجام شود، دوست شماسست، دلایل خود را به طور مختصر توضیح دهید.

### زندانیان

به فکر زندانیها (سیاسی و غیرسیاسی) باشید و به خانواده‌های آنها دلداری دهید. در اعلامیه و در شعارهای خود آنها را یاد کنید تا هر غرش، ترسی را در دل سفاکان جایگزین کند که این ترس را زندانیان در چشمها و حرکات مزدوران خواهند دید و دلگرمی خواهند گرفت.

### طرح خرابکاری

خرابکاری حساسی از کار انداختن صدا و سیما یا سیستمهای ارتباطی وزارت اطلاعات است. شاید کمی زود باشد ولی به یاد داشته باشید که هر چیزی تا زمانی که وجود داشته باشد، امکان از بین بردنش هست. برای خرابکاری می‌توانید با تلفن زدن به پلیس و شهربانی؛ و فرستادن آنها به دنبال نخود سیاه آشوب به پا کنید. برای خرابکاری در امور دولت می‌توانید، از دانشجوهای رشته‌های مختلف یا مهندسين کمک بگیرید.

▲ هدف خود را شرح دهید چه کاری می‌خواهید بکنید؟

▲ چه نتیجه‌ای می‌توانید بگیرید؟ (اغتشاش، واهمه)

▲ چطوری فرار می‌کنید؟

این خرابکاری باید در یک مدت زمان کوتاه انجام بگیرد تا امکان پیروزی آن باشد.

▲ با چه کسانی می‌خواهید اینکار را انجام دهید؟

▲ خصوصیت آنان چیست؟

**خلافت سلاح شماسست، مگر نه اینست که هلندیها در قرن ۱۷ به ایران آمدند، آسیابهای بادی زمان ساسانیان را دیدند و آن تکنیک را به کشور خود برده و با کمک آسیاب بادی آنها را کنار زده کشورشان را بزرگ کردند و کشتیها ساخته و به قوای انگلیس و اسپانیا تاخته و آنها را تارو مار کردند. **خلافت درون شماسست...****

**هر ایرانی یک خرابکار!**

**هر ایرانی یک خبرنگار! هر ایرانی یک مدیر!**

**و هر ایرانی یک مبارز!**

این صفحه به آثار هنری مانند اشعار، ترانه‌ها، طرحها و معرفی کلیپهای موسیقی و همچنین به مقالات، نامه‌ها، پیشنهادها و انتقادهای تان. ما در حد امکانات خود آنها را منعکس خواهیم کرد؛ یا حداقل لینک مطالب مفیدی که برای ما ارسال می‌دارید را در دسترس عموم قرار خواهیم داد. نشریه بذر برای ادامه فعالیت خود نیاز به ارتباط متقابل و فعال با شما دارد. با ما همراه باشید و ما را یاری دهید!

### درود بر شما

این سه شعر را برای بذر فرستادم... انگیزه فرستادن این سه شعر، ترجمه شعری گردی در شماره پیشین "بذر" بود. از سوی دیگر دیدم در 28 مرداد 59 حمله جمهوری جنایتکاران بهمن 57 به کردستان عزیز ما آغاز شد؛ و هنوز خون برادران "ناهید" را در زمین حماسی کردستان می‌بینم. لازم به یادآوری است که این شعر به این مناسبت نوشته نشده، اما بی ارتباط هم نیست. شما و آرزوهای آبیان را می‌بوسم. با عاطفه‌های سبز. **رضا مقصدی**

### دی صفتم دی سرشت

نیستم اردیبهشت

آتش مرداد را

بر دل بهمن بزن

\*\*\*

### صبح

به دیدار تو

چرخ زنان آمده ست

آمده ام تا تو را

رقص کنان بنگرم

\*\*\*

دیدار بنفشه زار را باور کن

بیداری جویبار را باور کن

بر شانه شادمان گلبرگ درخت

گسترده‌گی بهار را باور کن

### چند پیشنهاد، در آستانه ۱۶ آذر

بخشی از مقاله‌های ارسال شده از مجید آزادیخواه

### دیبچه

در آستانه ۱۶ آذر به سر می‌بریم. اینبار فقط منتظر تصاویر و اخبار نخواهم شد و نظرات و پیشنهادات خود را با همه مبارزان در میان می‌گذارم.

### در خیمه گاه دشمن چه می‌گذرد؟

دشمن مشغول لیسیدن زخمهای خود و دعا کردن برای اینکه مردم ترسیده باشند و به خیابانها نیایند. دشمن مشغول باج دادن به کشورهای بیگانه است تا شاید به کمکش بشتابند. دشمن شاید اینبار با یک روش جدید به آوردگاه بیاید. مواظب حیلہ گری و شیوهای جدید سرکوب باشید. پیاده نظام سلاخان خسته و عصبانی است. دلشان می‌خواهد که همه چیز معمولی شود تا بتوانند گاه گاهی زور گفته، مفتخوری کنند یا به مردم تجاوز کنند. زبونی دو طرف به همدیگر سرایت کرده و خونسردی خود را از دست داده‌اند.

## سروده های انقلاب

تقدیم به رفقای بدر - اشعاری از محسن رجب زاده

## مختصری از تاریخ جنبش دانشجویی،

به مناسبت 16 آذر،

## تقدیم به سال اولی ها

## عشق

از کودکی خود عشق را دیده ام  
من عشق را دیده ام در درد کارگر  
من عشق را دیده ام در درد رنجبر  
از درد کارگر از رنج رنجبر سودها برده اند دستان همچو پر  
من عشق را دیده ام در دستان زبر و سخت  
من عشق را دیده ام در پای روی تخت  
من عشق را دیده ام در سر کنار دار  
یا مرگ دلاوران در گور خاوران  
من عشق را دیده ام  
در کوچه های عشق تارها تنیده ام

سالگرد کشتار زندانیان در تابستان 67

## بازگشت

ز پنهان گاه زندانهای خاموش و خزان دیده بسویت باز خواهم گشت  
تو را با دست سوی خویش خواهم خواند تو را فریاد خواهم کرد  
من اکنون قطره های ریز اشکی را  
که از هجران من چون بال زنبوران می ریزند  
بروی غنچه چشمان تو احساس خواهم کرد  
من اسفنج کیود ابر را لمس خواهم کرد  
و زان آبی بروی آتش هجران تو خواهم ریخت  
سپس آهنگ دیدار تو خواهم کرد  
من از تاریکی زندان و از تنهایی سلول  
سخن آغاز خواهم کرد  
من از پاهای بروی تخت  
من از قبر و قیامت ها سخن آغاز خواهم کرد  
من از یاران از آن یاران بی باک کنار دار  
من از لایلا خشایارها من از بابک  
و از هزاران یاور مردم  
سخن آغاز خواهم کرد

شهریور 62 انفرادی گهر دشت

## چه می گوید؟

چه می گوید  
زمستان رفت آن گه در پی او بهار آمد  
چه می گوید  
صدایی گر شنیدستی صدای زجه سرما و ندان است  
صدایی گر که می آید  
صداهایی چه دلگیر است  
صدای غرش شلاق و زنجیر است  
معلم را به جرم داشتن ندان و بی نانی  
به مسلخ می برند امروز

## ترانه !!

به نام نامی مردم به نام آرمان و آرزوهای طلایی رنگ و نورانی  
به تو ای دشمن مردم ای خونخوار  
ای جلاد  
منم من دختری آزاده از ایران  
من ترانه  
یک نشانه از هزار بی داد  
گر به خشم دامن آلوده آید  
یا که از ترس پیکرم سوزانده آید  
چه توانید کرد با رقص بین باد و تنم  
می برد هر سو بی گمان خاکستر  
هم ز خاکستر و از خون ندا  
می رسد هر دم به گوش آوای ما  
ای وطن  
آزاد و از بند رها می خواهم

88/5/20/تقدیم به ترانه موسوی

ما به مناسبت 16 آذر و برای معرفی تاریخچه آن، پوستری در دو  
صفحه تهیه کرده ایم که در آدرس زیر قابل دسترسی است. (طرح  
روی جلد) <http://bazzr1384.blogfa.com/post-117.aspx>

در این روزهای پرتلاطم که فعالین دانشجویی یکی پس از دیگری  
دستگیر می شوند، برای انتشار و پخش این پوستر به کمک تک  
تک شما نیاز داریم. آن را بطور گسترده پخش کنید! در تمام ایمیل  
ها! در تمام خانه ها! در تمام مدرسه ها! در تمام دانشگاه ها! در  
تمام خوابگاه ها! و در همه دنیا!!!

## سیری در مبارزات دانشجویان ایران

از 16 آذر 1332 (1953/12/7)

تا 16 آذر 1388 (2009/12/6)

❖ 28 مرداد 1332 (1953/8/19) کودتای امپریالیستی علیه دولت  
دکتر مصدق که صنعت نفت را ملی کرده بود. سرکوب مبارزات  
آزادیخواهانه مردم. این کودتا مستقیماً با دخالت سیا سازمان یافته بود.  
جبهه ملی و حزب توده (حزب طرفدار شوروی) بدون سازمان دادن  
مقاومت جدی شکست خوردند.

❖ دسامبر 1953، سفر نیکسون معاون وقت ریاست جمهوری  
آمریکا به ایران در حمایت از شاه، تظاهرات دانشجویان علیه سفر  
نیکسون و رژیم کودتا، به گلوله بستن دانشجویان دانشگاه و به قتل  
رسیدن سه تن از دانشجویان. (بزرگ نیا، قندچی، شریعت رضوی)  
تبدیل 16 آذر به روز دانشجو و یک سنت مبارزاتی برای اکثر  
دانشجویان، مراسم بزرگداشت 16 آذر برای اغلب دانشجویان به  
اولین روز چشم گشودن به حقیقت و مبارزه انقلابی بوده است.

❖ بهمن 1339 (1960) حمله گارد به دانشگاه تهران و ضرب و  
شتم گسترده دانشجویان. اوجگیری جنبش دانشجویی طی سالهای 42  
- 1339 (63 - 1960)، جنبش دانشجویی نقش مؤثری در افشای  
رفرمهای امپریالیستی ایفا کرد.

❖ دهه شصت میلادی، روی آوری گسترده دانشجویان به مارکسیسم  
و مرزبندی با رفرمیسم حزب توده و شوروی، تحت تأثیر مبارزه  
حزب کمونیست چین علیه رویزیونیسم خروشچی، و پیروزی انقلاب  
کوبا، شکل گیری محافل و گروههای مارکسیستی در جنبش  
دانشجویی با گرایشهای مختلف از طرفداری از مشی چریک شهری تا  
طرفداری از مبارزه مسلحانه توده ای

❖ بینانگزار "کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی"  
توسط دانشجویان خارج از کشور در ابتدای دهه شصت. کنفدراسیون  
سریعاً به یکی از رزمنده ترین، بزرگترین، توده ای ترین و  
انترناسیونالیستی ترین تشکلات دانشجویی در سطح جهان بدل شد.  
این تشکل جایگاه تحسین برانگیزی را در تاریخ جنبش دانشجویی  
جهان معاصر بدست آورد و در صحنه بین المللی به یکی از فعالترین  
و مؤثرترین تشکلات دموکراتیک و ضدامپریالیستی تبدیل شد.  
کنفدراسیون منعکس کننده اعتماد به نفس، بلند پروازی و آرمان  
گرایی نسل دهه شصت بود. این تشکل نقش مهمی در جنبش  
دانشجویی آمریکا و آلمان بازی کرد. نقش فعالی در پیشبرد مبارزه  
علیه جنگ تجاوزکارانه آمریکا علیه ویتنام و دفاع از جنبشهای  
آزادیبخش مشخصاً جنبش فلسطین ایفا کرد.

❖ سازماندهی اعتراض توده ای پانصد هزار نفره مردم توسط جنبش  
دانشجویی در 18/10/1346 (1967) در تهران، این مراسم در  
گرامیداشت غلامرضا تختی، از ورزشکاران مردمی که با رژیم شاه  
ضدیت داشت و به مرگ مشکوکی درگذشت، برگزار شد.

❖ زمستان 1348، (1969) جنبش دانشجویی جرقه یک مبارزه  
توده ای گسترده را علیه افزایش قیمت حمل و نقل اتوبوسهای شهری  
در پایتخت را زد و حکومت را مجبور به عقب نشینی کرد.



حکومتی مهار و کنترل جنبش دانشجویی را در دست داشته باشد و آنرا به ابزاری برای پیشبرد دعوای جناحهای مختلف حکومتی بدل کند. اما پس از آن خیزش جنبش دانشجویی نقش مستقل خود را دوباره بازیافت.

❖ در خرداد 1383 (2004) اعتراض دانشجویان به تصمیم دولت مبنی بر خصوصی سازی دانشگاهها به یک خیزش بزرگ دیگر منجر شد. این خیزش که خیزش شبانه نام گرفت به مدت ده شب در سراسر کشور ادامه یافت. بسیاری از دختران و پسران جوان در شهرهای دیگر بدان پیوستند. بسیاری از شهرها تا صبح محل درگیری آنان با مأموران انتظامی بود. این خیزش بیان پیوند دوباره جنبش دانشجویی با توده های ستمدیده و خواسته های عادلانه زنان علیه آپارتاید جنسی بود. علیرغم اینکه هر دو خیزش فوق سرکوب شدند اما دستاوردهای سیاسی تعیین کننده ای برای

جنبش دانشجویی و کل مردم ایران به ارمغان آوردند. دانشگاه دوباره به سنگر آزادی بدل شد. در پی چنین خیزشهایی بود که چپ دوباره در جنبش دانشجویی ایران سر بلند کرد. نسل جدیدی از چپها در دانشگاههای ایران شکل گرفت.

❖ این نیروی جدید در ابتدا کار خود را با تشکیل گروههای مطالعاتی مارکسیستی حول نشریات دانشجویی آغاز کردند و پس از مدتی با فعالیتهای آکسیونی کار خود را ادامه دادند که هر ساله سنن روز دانشجو اوج این مبارزات می باشد.

❖ این بخش از همان ابتدای موجودیتش در تقابل با گرایشات اصلاح طلبانه و لیبرالیستی درون جنبش دانشجویی هدف خود را اتحاد با دیگر جنبشهای توده ای قرار داده است. بطور مشخص از جمله شعارهای اتحاد با جنبش کارگری و جنبش زنان است. با رشد مبارزات ضد سرمایه داری در دنیا، در ایران نیز این دانشجویان چپ بودند که به افشای کاپیتالیسم پرداختند. بخش چپ جنب دانشجویی توانست در رابطه با خطر جنگ شعار «علیه استبداد داخلی، علیه دخالت خارجی» را برافرازد و این شعار را در سطح گسترده ای در جامعه فراگیر کند. جمهوری اسلامی که تا آنزمان چندان توجهی به گروههای چپ دانشگاه نداشت، اهمیت خطر را دریافت و به سرکوب مستقیم و آشکار دانشجویان روی آورد.

❖ در دسامبر سال گذشته (2007) رژیم جمهوری اسلامی بیش از 50 تن از فعالین چپ دانشگاهها را طی یک هفته دستگیر کرد و روانه شکنجه گاههای خود کرد. علیرغم این ضربات که عمدتاً در پایتخت متمرکز بود. مبارزات دانشجویی ادامه یافت. دانشجویان چپ در فردای همان روز دستگیریهایی که مصادف با 16 آذر روز دانشجو بود، توانستند تظاهرات مستقل خود را سازمان دهند؛ و مبارزات و آکسیون های مختلفی را برای آزادی رفقایشان سازماندهی کنند.

❖ از مهمترین شاخصه های دور جدید این مبارزات، شیفت این مبارزات از دانشگاههای تهران به تقریباً تمام شهرها و بخصوص شهرهای بزرگ است. همچنین برجسته شدن نقش دختران و زنان جوان دانشجو و مسأله دختران دانشجو و مطالبات زنان است.

❖ هم اکنون جنبش دانشجویی ایران - بویژه بخش چپ و رادیکال آن - در حال درس گیری از تجارب مثبت و منفی گذشته خویش است تا اوجی دوباره به مبارزات خود بخشد.

«با شروع خیزش مردم در خرداد 1388 فصل نوینی در جنبش

دانشجویی گشوده شده است.»

..... و مبارزه ادامه دارد .....

پوستر و تاریخچه فوق سال گذشته توسط فعالین نشریه بدر برای "Primer Festival Mundial de la Digna Rabia"

(نخستین فستیوال جهانی خشم عادلانه در چیپاپاس- مکزیک) ارسال شد و در آنجا به منظور انعکاس مبارزات دانشجویان ایران به زبان اسپانیایی به نمایش در آمد. امسال این پوستر را به زبان فارسی و با اندک تغییراتی به روز می نمایم.



❖ طی سالهای قبل از انقلاب 1979، نیمه اول دهه هفتاد میلادی مبارزات دانشجویی با افت و خیز ادامه یافت. جنبش دانشجویی (بویژه بخش چپ آن) پرچم دفاع از مبارزات کارگران و زحمتکشان را برافراشت. دهها تظاهرات سیاسی در شرایطی که خفقان و دیکتاتوری شدیدی بر جامعه حاکم بود، در محلات زحمتکشی و در مقابل کارخانجات سازمان داده شد. شمار دانشجویان زندانی فزونی گرفت. اغلب این دانشجویان بعدها به رهبران و کادرهای احزاب انقلابی در جامعه بدل شدند.

❖ آبان ماه 1357، تقریباً همزمان با تظاهرات مهم چند هزار نفره ای که دانشجویان عضو کنفدراسیون در آمریکا در اعتراض به سفر شاه به آمریکا سازمان داده بودند، در یکی از دانشگاههای صنعتی شب شعر یکی از شعرای انقلابی ایران به

نام «سعید سلطانپور» به تحصنی شبانه و یک تظاهرات گسترده در خیابانهای اصلی تهران بدل شد. این مبارزه در واقع نمادی از آغاز انقلاب توده ای 1979 بود.

❖ در دوره انقلاب، دانشگاه (پس از یک تعطیلی چند ماهه) به مرکز سازماندهی انقلاب بدل شد. همزمان تضاد نیروهای چپ با نیروهای مذهبی ارتجاعی که مشغول زد و بند با امپریالیستها برای مهار انقلاب بودند، حدت یافت. دانشجویان در این دوره بویژه دو سال پس از سرنگونی شاه در جریان قیام مسلحانه توده ای 22 بهمن ماه، نقش فعالی در سازماندهی مبارزات توده ای ایفا کردند. دانشجویان در سراسر کشور دوشادوش کارگران به اشغال کارخانه ها یاری رساندند. ابتکار مصادره آپارتمانهای سرمایه داران بزرگ به نفع مردم زحمتکش را در دست گرفتند. با تقسیم و مصادره زمین توسط دهقانان همراهی کردند. از جنبش مسلحانه انقلابی خلق گرد فعالانه حمایت کردند. دانشگاه به مرکز مبارزه و نماد ادامه انقلاب علیه مرتجعین مذهبی تازه بقدرت رسیده بدل شد.

❖ در اردیبهشت 1359 (1980) به فرمان خمینی تحت عنوان انقلاب فرهنگی اسلامی یورش به دانشگاههای کشور آغاز شد. نبرد خونین چند روزه ای آغاز شد. خمینی با اتکا به نیروهای مسلح و پایه اجتماعی عقب مانده خود در جامعه موفق به سرکوب جنبش دانشجویی ایران شد. چندین نفر کشته، دهها نفر زخمی و صدها نفر بازداشت، حاصل این نبرد بود. به مدت سه سال دانشگاههای سراسر کشور بسته ماند. تقریباً تمامی استادان و دانشجویان چپ و مترقی و لائیک تحت عنوان اسلامی نبودن مشمول تصفیه شدند و از ورود آنها به دانشگاهها جلوگیری به عمل آمد. (بسیاری از این دانشجویان که عضو گروههای سیاسی بودند، طی سالهای بعد به جوخه های اعدام سپرده شدند.)

❖ با بستن دانشگاه ها، سرکوب، کشتار و تصفیه دانشگاهیان؛ و به موازات آن کشتار وسیع و سرکوب کلیه نیروهای انقلابی و ارباب مردم، دانشگاه نیز وارد دوره سکوت و رخوت شد. اصلی ترین دانشگاه کشور یعنی دانشگاه تهران عملاً به مسجد بدل شد. رژیم پس از بازگشایی دانشگاهها استبداد دینی و جو پلیسی خشنی بر آنها اعمال نمود. رسماً آپارتاید جنسی در دانشگاهها برقرار شد. حق رفت و آمد دختر و پسر با یکدیگر و سر یک میز نشستن از آنان سلب شد. حق تحصیل از برخی اقلیتهای مذهبی و همچنین فرزندان خانواده های جان باختگان چپ گرفته شد. درسهای علمی مانند تکامل که در تضاد با باورهای دینی قرار داشت از متون آموزشی جمع آوری شد. اما همه این اقدامات به ضد خودش بدل شد. از نیمه دوم دهه نود میلادی جنبش دانشجویی دوباره شکوفا شد. کلیه اقدامات سرکوب گرانه و ایدئولوژیک سیاسی رژیم برای اسلامی کردن دانشگاهها به شکست انجامید. نسل جدیدی از مبارزان پا به میدان نبرد گذاشتند.

❖ خیزش بزرگ تیر ماه 1378 (1999/7/9) در تهران نشانه بیداری سیاسی این نسل جدید بود. این خیزش پاسخی بود به یورش شبانه اوباشان حکومتی و ضرب و شتم بیرحمانه صدها دانشجو در خوابگاه، این خیزش پا از دانشگاه به بیرون نهاد و شش شبان روز پی در پی ادامه یافت و سراسر کشور را لرزاند. تا آنزمان حکومت تلاش داشت با کمک اصلاح طلبان حکومتی و تنها تشکل فرمایشی